

UNIVERSAL
LIBRARY

OU_228797

UNIVERSAL
LIBRARY

لب شیرین تو آموخت به رحمت شب و روز
همچو طوطی بدو صد شور شکر خانی را

نشریه ۵

کانون دانش پارس دیوان

فصاحت بنیان عمدة الحكماء الالهيين وفخر المحققين

آقا سید علی مجتهد کازرونی

رحمة الله عليه و شرح حال ایشان

نگارش

علی تقی بهر روزی

پرپرستانهای شیراز

از انتشارات

احمدی - شیراز

۱۳۴۶ هجری قمری

بها ۴۰ ریال

چاپخانه مهرگان - شیراز

OSMANIA UNIVERSITY LIBRARY

Call No.

۱۳۵۸۹۱۵۴ - ۲

Accession No.

۱۷۹۱

Author

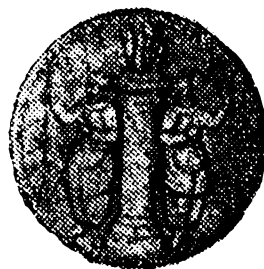
علی مجتهد کازرونی - سید

Title

دیوان سید علی مجتهد کازرونی ۱۲۲۶ هـ

This book should be returned on or before the date last marked below

لب شیرین تو آموخت به رحمت شب و روز
همچو طوطی بدو صد شور شکر خانی را



نشریه ۵

کانون دانش پارس

دیوان

فصاحت بنیان عمدة الحکماء الالهیین و فخر المحققین

آقا سید علی مجتهد گازرونی

رحمة الله علیه و شرح حال ایشان

نگارش

علی قلی بهسروزی

پرپرستانهای شیراز

از انتشارات

کتابخانه احمدی - شیراز

مؤسسه ۱۳۲۶ هجری قمری

جمادی الثانی ۱۳۷۰

چاپخانه مهرگان - شیراز



فهرست کتاب



صفحه	موضوع
ج	فهرست کتاب
د	مقدمه ناشر
هـ	مقدمه کا نون دانش پارس
ز	عکس آنمرحوم
۱	دیباجه نگارزند
۳	بخش اول - شرح حال
۱۷	« دوم - اشعار فارسی - مسمط
۴۲	« « تضمین ها
۴۶	« « غزلیات
۵۱	« « اشعار متفرقه
۵۳	« سوم - اشعار عربی
۷۷	« چهارم - رساله فارسی
۸۴	« « « عربی
۹۰	نمونه خط آنمرحوم
۹۱	محل قبر آنمرحوم



بسمه تعالی

کتابخانه احمدی شیراز که از پنجاه سال پیش بر حسب امر حضرت قطب العرفاء الکاملین و افضل الاولیاء الواصلین غوث السالکین **آقا میرزا احمد تبریزی «وحید الالباء»** قدس سره از طرف رضوان آرامگاه آقا محمد کریم **«آقا داداش احمدی تاج الفقراء»** افتتاح گردیده از انجائیکه آن وجود شریف منشاء آثار خیر بود همواره بطبع و نشر کتب دینی و معارف حقّه و دواوین شعراء همت گماشته است که از آنجمله دیوان سحریان یگانه ادیب دانشمند و مجتهد عالیقدر مرحوم **حاج شیخ علی ابیوردی** که از شاهکارهای ادبی بشمار میرود با زحمت زیاد جمع آوری و طبع نمود. پس از آن بسیار مایل بود که دیوان فصاحت بنیان و معارف و حکمت توأمان فخر المحققین مجتهد عالیقدر مرحوم **آقا سید علی مجتهد گازرونی** را نیز طبع و نشر نماید تا در حقیقت موفق بانشار دیوان ولیمین شده باشد

اکنون جای خوشوقتی است که بهمراهی **«گانون محترم دانش پارس»** که بوسیله نشریات خود چراغهای پرفروغی را فرا راه طالبین علم و دانش قرار میدهد این دیوان تهیه و کتابخانه احمدی پیروی از نیت حسنه آن بزرگوار بطبع و نشر این اثر نفیس اقدام نمود. امید است که مورد قبول صاحب نظران و دانشمندان گردد

کتابخانه احمدی شیراز

جمادی الثانی ۱۳۷۵

علی اکبر - نوری زاده

بنام خداوند انا و تو انا



یکی از مواد اساسنامه و برنامه «**کانون دانش پا رس**» تجلیل از شخصیت‌های بارز علمی و ادبی تهیه شرح حال و انتشار آثار بزرگان و شعراء فارس می‌باشد. ضمن رجائیکه حقاً می‌بایستی شرح حال و آثارشان جمع آوری و چاپ گردد حکیم دانشمند آیت الله آقا سید علی مجتهد گازرونی است که از دانشمندان بنام فارس و از مفاخر قرن اخیر ایران بشمار است و در علوم معقول و منقول و مخصوصاً حکمت و فلسفه اعجوبه زمان خود بوده و بعلاوه شعر فارسی عربی را نیز نیکو میسروده

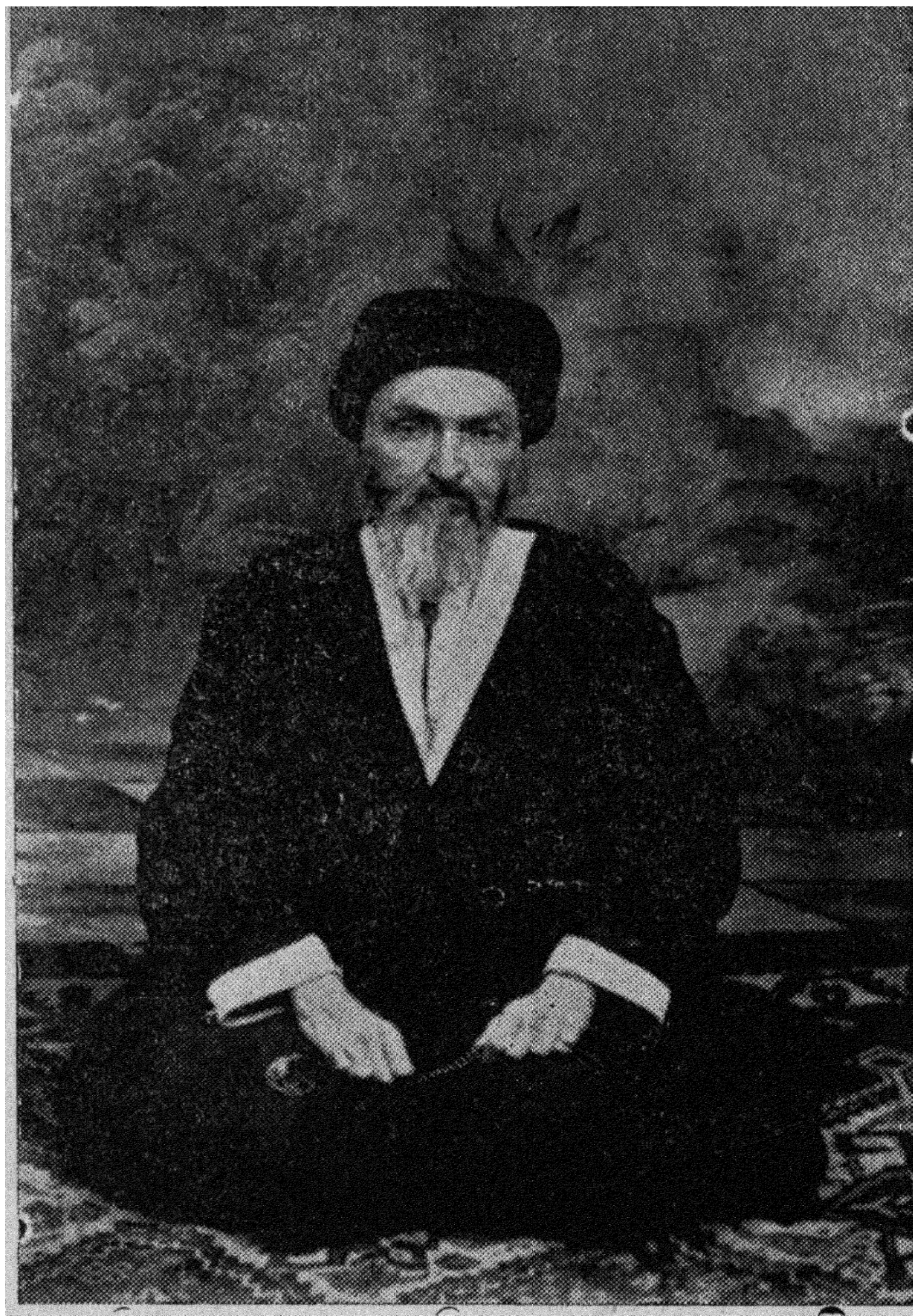
همکاران جمند آقای علی نقی بهروزی دبیر دبیر ستانهای شیراز که از اعضاء دانشمند وجدی کانون دانش پارس می‌باشند بر حسب تقاضای کانون داو طلب جمع آوری و تدوین اشعار و نوشتن شرح حال و سوانح زندگانی حکیم نامبرده شده و در اینراه زحمات و تحقیقات زیادی را متحمل گردید تا آنرا؛ تهیه و برای چاپ آماده ساخت ولی متأسفانه برای کانون بواسطه مضیقۀ مالی و عدم اقبال ابنای زمان بخیرید نشریات علمی و تاریخی و کمک نکردن بدین قبیل مجامع علمی و فرهنگی (که شمه ای از آن در مقدمه نشریه های اول و سوم کانون ذکر شده) چاپ آن میسر نبود و بیم آن میرفت که چنین اثر گرانبھائی بدست فراموشی سپرده شود. خوشبختانه نیت پاک و حقیقت طلبی آن دانشمند بزرگ یاری کرد و آقای علی اکبر نوری زاده مدیر محترم کتابخانه احمدی شیراز که از دانش پژوهان و خدمتگذاران صدیق فرهنگی می‌باشند و سالهای متمادی با آقا داداش احمدی (تاج الفقراء) مؤسس کتابخانه احمدی در چاپ و انتشار کتابهای سودمند همکاری کرده‌اند موافقت بانشار این اثر نفیس نمودند

کانون دانش پارس بدینوسیله اظهار سپاسگزاری از این اقدام نیک می‌نماید



بطوریکه ملاحظه میفرمائید بیاری خدا و همت معظم له باطرز آبرو مندی چاپ و بنام
نشریه پنجم کانون پارس تقدیم علاقمندان و دانش پژوهان میگردد
کانون دانش پارس چند کتاب دیگر نیز هم اکنون آماده چاپ دارد که بتوفیق
خداوندی و همکاری اعضاء کانون و بهمت ارباب دانش و بینش و سائل چاپ آنها هم فراهم میگردد
شیراز اول بهمن ۱۳۳۴هـ آغاز چهارمین سال تأسیس
دبیر کانون دانش پارس - علی سامی





وحید العصر ، جامع المعقول و المنقول و فخر المحققین آیت الله سعید

آقا سعید علی و جتهد کازرونی

رحمة الله عليه



☆ (ز) ☆

بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ

دیباچه

چند سال پیش ، بر حسب تصادف یکی دو مسمط و غزل از اشعار خلد آشیان حکیم دانشمند آیت الله آقاسیدعلی مجتهد کازرونی بنظر اینجانب رسید . پس از مطالعه آنها دیدم که طبع گوینده بحری ذخرا از جواهر حکمت و عرفان و اقیانوسی از لالی آبدار فضیلت و ادب بوده است . هر چه در ایات آن مسمطات دقیق تر میشدم بعلاوت به و مقام شامخ و درجه رفیع فقید سعید بیشتر پی میبردم و هر چه در ایات غزلیات و تضمین های او بهتر دقت مینمودم آنها را هم طرازیات خواجه بزرگوار «حافظ شیرازی» مییافتم لذا شوق سرشاری پیدا کردم که در جمع آوری آن در آبدار و جواهر گران بها بکوشم و لذا در ظرف چند سال متوالی در جستجو و تکاپو بودم تا آنکه آنچه اشعار فارسی و عربی از آن مرحوم در دست بود جمع آوری نمودم .

از حسن تصادف ، سال گذشته یکی از رفقای عارف مسلک که مرا شایق جمع آوری اشعار آن مرحوم میدید جنگی را به بنده داد و پس از مطالعه معلوم شد که جنگ مزبور عین جنگ شخصی مرحوم آقاسیدعلی است که بسیاری از اشعار فارسی و عربی را بدست خود در آن نگاشته است و بعضی را هم دیگران در آن پا کنویس کرده اند .

بالاخره پس از استنساخ آنها در صد برآدم که آنها را با اشعاریکه از آن مرحوم در دست است مقابله کنم و در صحت آنها بکوشم لذا با اجازه حضرت حجة الاسلام آقای صدر الاسلام که از مردان شریف و بزرگوار است و بافقید سعید روابط خیلی نزدیکی داشته اند و بخصوصیات زندگی و اخلاقی آن مرحوم بهتر از هر کس واقف میباشند

هفته‌ای یکشب بمنزلشان رفته و اشعار جمع آوری شده را با اشعاری که آقای احمد صدرنیا داشت مقابله نمودم و در تصحیح و تنقیح آنها کوشیدم و بدینوسیله از ایشان تشکر میکنم سپس با استفاده از اطلاعات مطلعین و مخصوصاً نظریات حضرت آقای صدرالاسلام شرح حال مفصل و جامعی برای فقید سعید نوشتم که از نظر خوانندگان گرامی میگذرد. و بسی خرسندم که نتیجه زحمات این چندسال بنده امروز بصورت کتابی درآمده و بهمت کتابخانه احمدی چاپ و منتشر میشود و نام و آثار آن مرد بزرگ که یقیناً در عصر خود نابغه بی نظیری بوده است باین وسیله از فراموشی معذور بماند.

شیراز - ۱۳۳۴

علی قلی بحروری



((شرح حال))

مقدمه - در میان علماء و فقهاء حکماء و مجتهدین که در قرن اخیر در فارس (و شاید در ایران) بوجود آمده اند هیچکدام بدرجه رفیع و مقام شامخ حجة الاسلام آیت الله فقیده مرحوم آقا سیدعلی مجتهد گازرونی نرسیده اند زیرا که آن مرحوم ؛ جامع معقول و منقول بود و در کلیه علوم و فنون متداول آن روز سرآمد اقران بوده است .

در فقه و اصول ، تفسیر و حدیث ، منطق و کلام ، نطق و خطابه ، ادبیات و ریاضیات ، معانی و بیان و مخصوصاً در حکمت و فلسفه استاد مسلم بوده است در تقریر و بیان و تشریح مسائل مشکل مهارت فوق العاده ای داشته است و علاوه بر این همه کمالات و فضائل ، شعرا نیز نیکو میسرانیده و در اشعار «رحمت» تخلص میکرده است .

قصائد و مسمطات او که مشحون از معانی عالی و دقیق فلسفه و حکمت ، عرفان و توحید است در نوع خود بی نظیر میباشد . غزلیات عارفانه آن مرحوم پای کمی از غزلیات اساتید ندارد . در تضمین هائیکه از غزلیات حافظ ساخته است بهمان سبک خواجه داد سخن داده است خلاصه آنکه اینمرد روحانی بزرگ که از مفاخر فارس بلکه ایران است یکی از نوابغی است که خاک پاک فارس او را پرورانیده و متأسفانه آنطوریکه باید و شاید قدر مقام رفیع او را نشناخته اند .

اگر حسن رقابت ، رشک و کینه مانع نبود و محیط فارس هم در تاریکی جهالت و اغراض غوطه ور نبود یقیناً قدر و قیمت آن عالم جلیل بیش از آنچه اکنون معلوم است دانسته شده بود و قتیکه ، مغرضین پای منبر سود مند آنمرد بزرگ می نشستند و یا کلمات پرمغز او را می شنیدند ، چون غنول قاصر آنها نمیتوانست بعمق معانی کلمات برسد ، بدرجه رفیع و مقام شامخ او بی نمیردند و یا دانسته پا روی حق میگذاشتند و برای برگردانیدن توجه مردم میگفتند : **الحكمة ضالة المؤمن** (و معنی این جمله را بمیل خود تعبیر

میکردند) و لذا آن مرد عالیقدر مجبور میشد که مجالس درس و بحث خود را برای خواص و عقول مستعد اختصاص دهد و از جامعه کناره گیری کند !

برای اینکه بهترین مرد بزرگ را بشناساند هویت و سوانح عمری و خصوصیات اخلاقی او را ذیلاً باطلاع خوانندگان گرامی میرساند :

حاجی مجتهد - پدر مرحوم آیت الله آقا سید علی مجتهد کازرونی مرحوم حجة الاسلام حاجی سید عباس مجتهد کازرونی است که در آن شهر به « حاجی مجتهد » معروف است و مورد توجه عمومی بوده است .

حاج میرزا حسن صاحب فارسنامه ناصری شرح حال او را چنین نگاشته است : « ۱ »
« حاجی سید عباس مجتهد کازرونی طباطبائی در سال ۱۲۳۸ (هجری قمری) در بلده کازرون متولد گردید و در کازرون تحصیل مقدمات علمیه نموده وارد شیراز گردید و سالها با این مؤلف (مقصود صاحب فارسنامه است) محب و رفیق و همدرس شفیق بود و در خدمت غفران مآب میرزا ابوالحسن خان مجتهد مشهور به « فسائی » کتاب مطول را با هم آموختیم و در سال هزار و دویست و شصت و اند از شیراز بنجف اشرف رفته و در خدمت غفران مآبان شیخ محمد حسن نجفی و حاج شیخ مرتضی دزفولی طاب ثراهما تحصیل مراتب فقه و اصول نمود و بزیور اجتهاد زینت یافته ، عود بکازرون نموده چندین سال بنشر علوم و فتاوی مشغول بوده ، ده روزیا بیشتر پیش از وفات والد ماجدش در شیراز بر حمت ایزدی پیوست »

اولاد حاجی مجتهد - مرحوم حاجی مجتهد پنج فرزند داشته است که همه اهل فضل و دانش بوده اند و اسامی آنها بترتیب ارشدیت سنی بقرار زیر می باشد :

۱ - مرحوم آقا سید علی مجتهد

۲ - مرحوم آقا سید اسدالله که مردی فاضل و دانشمند بوده و در فقه و اصول و سایر علوم درجه شامخی داشته و بدرجه اجتهاد رسیده است و در زهد و تقوی و حکمت

وفلسفه بی نظیر بوده و به «اشراق» معروف بوده است

۳- مرحوم آقا سید مرتضی که تحصیل دانش نموده بوده است

۴- مرحوم حاج سید محمد که مردی فاضل و دانشمند بوده است

۵- مرحوم آقا سید محمد رضا معروف به «فاضل» که از علماء و دانشمندان

بوده است

آیت الله آقا سید علی مجتهد - صاحب فارسنامه ناصری در دنباله شرح حال

مرحوم حاجی مجتهد؛ شرح حال مرحوم «آقا سید علی» را مختصر آچنین نگاشته است:

«... خلف الصدقش (یعنی خلف حاجی سید عباس) کمالات اکتساب «سید علی»

در عنفوان جوانی مشغول تحصیل مراتب علمیه است و از اجله سادات طباطبائی کازرونی

فہلیانی است. جناب مستطاب (ایشان) مجمع ادب، مقبول الوالالباب، جامع معقول و

منقول، قدوه مدرسین، زبده مفسرین، طرہ ناصیہ سیادت، غرہ جہہ سعادت»

چون فارسنامه در سال ۱۳۱۱ هجری قمری نوشته شده و تاریخ تولد مرحوم «آقا سید علی»

۱۲۷۸ هجری قمری است، لذا در این تاریخی که صاحب فارسنامه از او نام میبرد و

تعریف میکند در سن ۳۲ سالگی بوده و در نجف اشرف بتکمیل تحصیلات اشتغال

داشته و هنوز علو مقامش آنطوریکه باید و شاید نزد همه کس مکشوف نشده بوده

است

باری مرحوم آقا سید علی در سال ۱۲۷۸ هجری قمری در کازرون متولد گردیده و

در سن هفت سالگی بشیرازآمده و بمکتب سپرده شده است و چون پس از مدتی پدرش

دارفانی را وداع کرده ناچار بکازرون مراجعت نموده است و در سیزده سالگی دوباره

بشیرازآمده و در مدرسه «آقا بابا خان» که یکی از مدارس قدیمه شیراز است حجره

گرفته و تا مدت دوازده سال در آنجا بتحصیل اشتغال داشته است.

آن مرحوم استعداد و قریحه سرشاری داشته و در هوش و ذکاوت بی نظیر بوده است.

چنانکه گویند در سن ده سالگی غالبی از سوره های قرآن را در حفظ داشته است.



در شیراز نزد اساتید بزرگ علوم معقول و منقول را کسب نمود. مرحوم آقا سید علی صرف و نحو، معانی و بیان و منطق را نزد مرحوم حجة الاسلام آیت الله نقید مرحوم آقای حاج سید محمد علی کازرونی^۱ (پدر گرامی حضرت آقای صدر الاسلام) که از علمای بزرگ آن دوره بوده اند تلمذ کرده و حکمت و فلسفه را نزد مرحوم حاجی شیخ احمد شانه ساز^۲ که از حکماء معروف بوده و فقه و اصول را نزد مرحوم شیخ محمد حسین مجتهد کسب کرده است.

مرحوم آقا سید علی در دوران تحصیل نیز بتدریس طلاب اشتغال داشته و چون در فن تقریر و تفهیم و تدریس مهارت بسیاری داشته است لذا حوزه درس آن مرحوم از همان اوایل خیلی قابل استفاده بوده و غالبی از فضلا و دانشمندان در حوزه درس او حضور یافته استفاده و استفاضه مینموده اند.

۱- مرحوم آیت الله فقید شادروان آقای حاج سید محمد علی مجتهد کازرونی از اجله علماء و فحول فضلاء دوره خود بوده است که علاوه بر مراتب تقوی و ورعی که داشته در علوم معقول و منقول و ادبیات عرب تبحر کاملی داشته است و کتاب شرح لعمه و قوانین و مخصوصاً کتاب معروف (مطول) را بهتر از همه تدریس میکرد و است و لذا عده زیادی از علماء و مجتهدین و فقها و دانشمندان از مجالس درس او استفاده و استفاضه مینموده اند از این رو عده زیادی از علماء و مجتهدین بزرگ شیراز از شاگردان آن مرحوم بوده اند. مرحوم آقا سید علی با مرحوم فقید سعید خویشاوندی داشته است. آن مرحوم از طرفداران جدی مشروطیت و آزادی بود و پیشرفت آزادیخواهان و مشروطه طلبان در فارس مرهون طرفداری این عالم جلیل بوده است.

۲- مرحوم حاج شیخ احمد معروف به «شانه ساز» از اجله علماء و حکماء عصر خود بوده که در علوم معقول و منقول و مخصوصاً حکمت و فلسفه تبحر کامل داشته است آن مرحوم در مسجد حاج علی محراب و منبر داشته و در همانجا نیز حوزه درس خود را تشکیل میداده است هنگام نماز عده کثیری بوی اقتدا میکرد و گروه بیشماری همیشه برای استفاده پای منبر او حضور می یافتند - بسیاری از علماء و دانشمندان از حوزه درس او استفاده میکردند - در اثر دیدن نامایمانی از شیراز بسامره هجرت کرد و بمحضر حجة الاسلام فقید مرحوم حاج میرزا محمد حسن شیرازی مرجع تقلید معروف آن زمان راه یافت و معزز و محترم بوده است. وی در همان سامره وفات یافته است.

با اینکه در عرض دوازده سالیکه در شیراز بکسب دانش و فضیلت و افاضه اشتغال داشته شهرت عظیمی پیدا کرده است باز روح بلند پروازش قانع نشده و برای تکمیل علوم عازم نجف اشرف که بزرگترین مرکز علمی اسلامی بوده گردیده است. در نجف اشرف بحضور علماء بزرگ و فقهاء و مجتهدین عالیقدر رسیده و بتکمیل معلومات پرداخته است و مخصوصاً در محضر آیت الله فقید مرحوم آخوند ملا محمد کاظم خراسانی پیشوای بزرگ شیعه نقه و اصول را کسب کرده و مورد توجه و طرف اعتماد آن مرحوم بوده است. معروف است که هر وقت مرحوم آیت الله خراسانی میخواستند اند مطلب مشکلی را تدریس کنند و یا مسئله ایرا طرح نمایند میفرموده اند: «علین کجا هستند» (مقصود از علین مرحوم آقا سید علی کازرونی و مرحوم آقا شیخ علی ایبوردی بوده اند) «۱» همچنین گویند که وقتی جمعی از شیرازیها در مسئله مشکلی از مرحوم آخوند استفتا کردند آن مرحوم فرمودند: «بابودن آقا سید علی چرا اهالی شیراز از من استفتا مینمایند!»

این بیانات ثابت میکند که مرحوم آخوند تاجه اندازه بعلوم مقام و درجه شامخ مرحوم آقا سید علی معتقد بوده است.

مرحوم آقا سید علی در مجامع علمی و در میان علماء و مجتهدین نجف و عراق که در آن دوره خیلی زیاد بوده اند شهرت فوق العاده ای پیدا میکند و مورد توجه واقع میگردد زیرا که آن مرحوم در اکثر علوم و فضائل که جمع آنها در یک فرد مشکل است مهارت و تبحر کامل داشته است.

مرحوم آقا سید علی پس از دوازده سال که در نجف اشرف اقامت داشته است در سال ۱۳۱۵ هجری قمری بکازرون عزیمت نموده و از طرف اهالی آنجا مورد استقبال

۱- مرحوم حاج شیخ علی مجتهد ایبوردی از فحول علماء و دانشمندان اخیر شیراز است که در فضل و دانش پس از مرحوم آقا سید علی در عصر خود نظیر نداشته است. برای دانستن شرح حال او رجوع شود بکتاب «کنج سعادت» از انتشارات کتا بفروشی احمدی شیراز



بسیاری واقع میشود و همه از وی تقاضا میکنند که برای ارشاد و هدایت مردم در آن شهر اقامت نمایند .

آن مرحوم در اثر اصرار بزرگان کازرون در آن شهر اقامت میکند ولی چون محیط کازرون باروحیه او وفق نمیداده در سال ۱۳۱۹ هجری قمری بشیر از رهسپار میگردود در مسجد نوحجره گرفته بتدریس مشغول میشود و در شاه چراغ نیز بامامت میپردازند .
وقتیکه مرحوم آیت الله فقید آقا سید جعفر مزارعی ، امام مسجد «علمدار» بنمایندگی دوره اول مجلس شورای ملی انتخاب گردید و بتهران رفت ، مرحوم آقا سید علی در آن مسجد بامامت و وعظ و خطابه مشغول گردید و بطوریکه نقل میکنند بقدری مردم برای استفاضه و استفاده از بیانات آن مرحوم بمسجد علمدار هجوم میآورده اند که در مسجد جائی باقی نمی مانده است

چون بیانات حکمت آمیز و خطابه های مؤثر آن مرحوم فوق العاده جالب و قابل توجه بوده بنا بدرخواست عده زیادی در حرم مطهر حضرت احمد بن موسی «ع» (شاه چراغ) باقامه نماز جماعت و رفتن بمنبر میپردازند . در اینجا نیز چه برای نماز و چه برای استفاده از منبر ایشان بقدری جمعیت بوده و ازدحام میشده که جا برای همه کس نبوده است !

با اینحال از رشك و حسد مغرضین و جهالت جمعی که دشمن دین و دانش بوده اند ناراحت بوده و لذا جلسه درس خود را بمدرسه «مقیمیه» که نسبتاً از انظار دور است و سپس بمنزل شخصی (واقع در اول محله بیات) انتقال داده و در آنجا اسفار «ملاصدرا» و «فصوص الحکم» محی الدین اعرابی را که از کتب معتبره حکمت است و فقه و اصول و کلام و تفسیر «صافی» تدریس میفرمودند

یکی از آقایان نقل میکرد که روزی مرحوم آقا سید علی برای عده ای از طلبه های با استعداد کتاب «فصوص الحکم» تدریس میکرد ناگاه آخوندی از در درآمد و پرسید چه تدریس میفرمائید ؟ آن مرحوم برای اینکه از شربان آن آخوند قشری خشك در



امان باشد کتاب را رویهم گذاشت و فرمود: کتاب «قصص الانبیاء» را مباحثه می‌کردیم! در اثر حسن تدریس و مهارتی که در تشریح مسائل مشکل و غامض حکمتی داشته عده زیادی از شاگردان آن مرحوم ترقیات بسیاری کردند و شهرت فراوانی بدست آوردند که معروفترین آنها عبارتند از مرحوم حاج شیخ محمد کریم و آقای میرزا محمد علی معروف به «حکیم»

مجموعه حیات اخلاقی آن مرحوم ۴ - مرحوم آقا سید علی خصائل و صفات خاصی داشته است. از جمله خصائص بارز او (مناسبات - توأم با قناعت) بوده است - با اینکه دستش از مال دنیوی تهی بوده و برای امرار معاش در مضیقه بوده است باز پیوسته قانع و خرسند بوده و گویا زبان حال خود را این شعر حافظ قرار داده بوده است:

در این با زار اگر سود است با درویش خرسند است

خدا یا منعم گردان بد و یشی و خرسندی

آن مرحوم پیوسته با طهارت بوده و در امور دینی و مذهبی فوق العاده دقیق بوده است و در عبادت و زهد و تقوی و بجا آوردن نوافل نظیر نداشته است از جمله خصوصیات آن مرحوم عبادتها و ریاضتهای مشکل و طاقت فرسایی بوده که برای تزکیه نفس و رسیدن بمقامات عالی روحانی و معنوی متحمل میشده است چنانکه غالب شبها را بنماز و عبادت و سجده های دو سه ساعتی میگذرانیده است یکی از مزایای دیگر آن مرحوم قدرت بیان و منبرداری ایشان بوده است آنهاست که پای منبر آن مرحوم نشسته اند تصدیق میکنند که هیچکس در منبرداری و قدرت نطق و بیان پیاپی او نمی‌رسیده - در ابتدا قدری شمرده سخن میگفت ولی پس از ساعتی با سرعت و بدون لکنت زبان و یاسکته ای در مطالب فلسفی و حکمتی و یا امور اجتماعی یا دینی و مذهبی بانهایت فصاحت و بلاغت سخنرانی و تحقیق مینموده است.

مرحوم آقا سید علی علاقه زیادی بعرفان و تصوف داشته است و چون مرد درسته‌ای بوده این طریق با ذوق و فکر او تناسب داشته است و در این راه با مرحوم



حاج مرشد کازرونی «۱» که مردی رسته و صوفی مشرب کامل عیاری بوده همقدم بوده است و از محضر شریف حضرت قطب العارفین مجدد الاشراف قدس سره استفاده فیوضات باطنیه مینموده و بهمین سبب هم برای آن مرحوم مرثیه ای گفته است که روی سنك مزارش حاك گردیده و عین آن مرثیه در قسمت اشعار درج شده است و لذا در عرفان و تصوف هم بمقاماتی رسیده است . وی نسبت بکتاب «مثنوی مولوی» علاقه زیادی داشته است . مسمطات و غزلیات عارفانه آن مرحوم دارای معانی بکرو مضامین عالییه و دقیق عرفانی است . مرحوم آقا سید علی نسبت بخواجه حافظ شیرازی و اشعار او علاقه زیادی داشته و هر وقت مجالی پیدا میکرده بزیارت تربت او میرفته است و لذا چند غزل حافظ را تضمین کرده و بعضی را هم استقبال نموده است «۲»

از اینقرار با اینکه در علم و معرفت ، اجتهاد و حکمت ، درجه شامخی داشته ، در زهد و تقوی ؛ عبادت و ریاضت هم مقام ارجمندی پیدا کرده و در عرفان و تصوف هم بمقاماتی رسیده است و گویا مصداق کامل این شعر خواجه حافظ بوده است :

از رسوم شرع و حکمت با هزاران اختلاف

نکته ای هرگز نشد فوت از دل دانی او

۱- مرحوم حاج مرشد کازرونی یکی از عرفای معروف و بنام قرن اخیر شیراز است که مورد توجه عمومی بوده است . فرصت الدوله در آثار عجم شرح حال او را چنین مینگارد :
 «... جناب حاج علی شهیر بجاجی مرشد کازرونی سالها است در شیراز چون گنجی بکنجی معتکف است و در اوایل حال تحصیل علوم ظاهری نموده - آخر کار راه سیر و سلوک پیموده الحال بر سرش شوری و دردش سروری است » - مرحوم حاج مرشد را پس از فوت در قبری که خود قبلاً آنرا حفر کرده بوده ، در جوار مزار حافظ مدفون کرده اند

۲ - گویند با اینکه هنگام حیات بحافظ و حافظیه علاقمند بوده است و قتیکه فوت میشود خویشتان او تردید پیدا میکنند که آیا او را بحافظیه ببرند یا جای دیگری ؟ و لذا در آن حالت تردید بدیوان حافظ متوسل میشوند و تفأل میزنند و این شعر میآید
 رواق منظر چشم من آشیانه تست
 کرم نما و فرود آ که خانه خانه تست
 و لذا او را بحافظیه برده و دفن میکنند .



آزادی خواهی آمرحوم - در او ان انقلاب مشروطیت برای مبارزه با عمل جور و ستم استبداد قیام کرد و با فکر روشنی که داشته برای بدست آوردن آزادی و مشروطیت کوشش بسیاری نموده و برای اثبات فوائد مشروطیت دورساله (یکی بزبان فارسی و دیگری بزبان عربی) ۱۰ در فواید اجرای عدالت و مشروطیت مرقوم و چاپ و منتشر نمودند که فوق العاده مؤثر و طرف توجه واقع گردید. از اینرو باید آمرحوم را یکی از موجدین مشروطیت ایران دانست ۲۰

نظربفعالیستیکه در اینراه مبذول میداشت درین مردم و ملیون وجهه خوبی پیدا کرده و دو دوره ریاست انجمنهای ایالتی که در آن موقع تشکیل میشده انتخاب شده.

هنگام انتخابات دوره دوم مجلس شورای ملی بعنوان «مجتهد طراز اول» بنماینده مجلس شورای ملی انتخاب گردید ولی بجهاتی در مجلس شرکت ننمود.

روشنفکری و فرهنگ پروری او - این مجتهد جلیل القدر با آن علو قدر و مرتبه ای که در فقه و اصول، حکمت و فلسفه، زهد و تقوی، عبادت و ریاضت داشته است مردی روشن فکر و فرهنگ دوست و معارف پرور بوده است چنانکه در تأسیس مدارس

۱- این دو رساله که از شاهکارهای آمرحوم است در بخش چهارم چاپ شده است

۲- پس از اعطای فرمان مشروطیت و شروع انتخابات مقرر گردید که اولین انجمن ایالتی فارس با جشن و سرور و تشریفات زیادی افتتاح گردد لذا جشن مفصلی در صحن حضرت شاه چراغ منعقد گردید و از ایالات وقت و رجال نامی و علماء و اعیان و طبقات مختلفه دعوت شد که در آن شرکت نمایند و آمرحوم آقا سید علی نیز درخواست شده بود که برای آنروز مقالاتی بنگارند.

آمرحوم دو رساله نگاشت یکی بفارسی و دیگری بعربی (این دو رساله در بخش چهارم چاپ شده است) و چون مدعوین حاضر شدند و صحن مملو از جمعیت گردید بمنبر رفته و خود رساله عربی را خواند و رساله فارسی را هم یکی از خویشان آمرحوم قرائت نمود. خواندن این دو رساله در آن جشن و جمعیت زیاد فوق العاده مؤثر واقع گردید و مورد تمجید و تحسین حضار و مخصوصاً علماء و روحانیون واقع شد.

جدیده همه گونه همراهی و مساعدت نموده است .

پس از اعطاء فرمان مشروطیت که تازه مدارس جدیده تأسیس و علوم امروزی در آنها تدریس میشده توده مردم و برخی از روحانیون با آنها مخالف بوده اند مرحوم آقاسید علی نه تنها با تأسیس مدارس جدید مخالف نبود بلکه آنها را هم تشویق میکرد است .

در سال ۱۳۲۵ هجری قمری بتشویق آن مرحوم جمعی از معلمین روشنفکر بتأسیس «مدرسه ملی» اقدام نمودند و در آن مدرسه علاوه بر علوم جدید قرآن و شرعیات نیز تدریس میگردد و خود مرحوم آقاسید علی غالباً بمدرسه مزبور می رفت و شاگردان و معلمین را تشویق می نمود . «۱»

یکی از معلمین مدرسه ملی که شخص فاضل و دانشمندی است تعریف می کرد که تأسیس و بقای «مدرسه ملی» مرهون همراهی و پشتیبانی مرحوم آقاسید علی بود و غالباً خود آن مرحوم بمدرسه می آمد و از شاگردان امتحان مینمود و برای تشویق بشاگردان و معلمین پولهایی انعام میداد .

حقیقتاً اینگونه اعمال از یکنفر مجتهد آنهم در آن دوره خیلی تعجب آور است و دلالت دارد که آن مرحوم مردی روشنفکر و فرهنگ دوست بوده و گرفتار تعصب خشک نبوده است «۲»

وفات آن مرحوم - مرحوم آقاسید علی روز پنجشنبه هیجدهم شهر رجب سال

۱ - در سالنامه معارف فارس تحت عنوان « دبستان ملی ۱۳۲۵ - ۱۳۲۷ قمری » چنین نگاشته شده است «مرحوم علی اکبر وزیری ناظم دبستان اسلامی پس از انحلال دبستان مذکور بمعیت آقایان محمد صادق فقیری و مرحوم حاج غلامعلی کازرونی (حقیقی) به همراهی و مساعدت مرحوم آقا سید علی مجتهد کازرونی که یکی از مجتهدین و ارسته شیراز و جامع معقول و منقول بود دبستانی موسوم به «ملی» دائر نمود و این دبستان تا آخر سال ۱۳۲۷ قمری دائر بود و بعد منحل میگردد »

در سال ۱۳۳۳ خورشیدی برای احیاء نام این عالم جلیل بنا بر تصویب شورا یعالی فرهنگ شیراز دبستانی را در شهر کازرون بنام «دبستان مجتهد» نام نهادند

یکهزار و سیصد و چهل و سه قمری مطابق بیست و دوم برج دلو (بهمن ماه) ۱۳۰۳ شمسی در سن شصت و پنج سالگی در شیراز دارفانی را وداع کرد و در ایوان شمالی تکیه حافظیه مدفون گردید .

اینک شرحی را که به مناسبت وفات آن مرحوم در شماره ۲۴ سال چهارم روزنامه عدالت «۱» چاپ شیراز مورخه یکشنبه ۲۱ رجب ۱۳۴۳ مطابق ۲۵ دلو ۱۳۰۳ درج شده است عیناً نقل میگردد :

فقید علم و ورع و تقوی

حضرت حجة الاسلام آیت الله فی الانام آقای آقا سید علی مجتهد کازرونی که از شاگرد های مرحوم آیت الله خراسانی قدس سره و پس از آن بزرگوار اعلم و ائمه مجتهدین طراز اول و مدت سی سال در شیراز بنشر علم و ترویج احکام شرع اسلام مشغول بود و میتوان گفت که در تمام ایران در مجموعه فضائل و کمالات و انبیات و حکمت و اصول و فقه و اخبار و احادیث ثانی و نظیر نداشت در سن شصت و پنج سالگی روز پنجشنبه ۱۸ شهر رجب بر اثر ضعف و نفاقت و کسالت روزی معدود عالم فانی را وداع و بدرود و بسرای جاودانی رحلت فرمودند .

برای سوگواری و عزاداری آن مرحوم سه روز بازارها بسته و بمراسم ترحیم پرداختند حجج اسلامیه عموماً هر روز در مجالس ترحیم آن بزرگوار با صمیمیت قلب شرف حضور بهم رسانیده و عصر روز شنبه مجالس ترحیم آن بزرگوار از طرف ایالت جلیله و آقای قوام الملک و حجج اسلام برپا شده .

از وفات این عالم بزرگوار عموم حجج اسلام و بازماندگان آن عالی مقدار بخصوص آقا زادگان معظم آقای آقا سید محمد و آقای سید حسام الدین و اخوی ایشان حاجی

۱- روزنامه عدالت از جرائد مهم آنروز شیراز است که دارای مقالات سودمند و مطالب گوناگونی بود و کلیه مطالب و مندرجات آن از طرف دانشمند معروف آقای حاج شیخ عبدالکریم سعادت نوشته میشد .

سید محمد واقارب ایشان را تسلیت و تعزیت میگوئیم :

هاش سعیداً و مات سعیداً و غریباً - آزادانه و خوشبختانه زندگی نمود ولی مردم قدر او را ندانستند - رحمة الله علیه رحمة واسعه .

همین روزنامه در شماره ۳۵ مورخه یکشنبه ۲۸ رجب ۱۳۴۳ مطابق ۴ حوت (اسفند) ۱۳۰۳ در ذیل اخبار کازون چنین نوشته است :

«... همینکه خبر وفات حضرت آیت الله آقای آقا سید علی مجتهد کازرونی واصل شد عموم اهالی متأسف و متألم گشته فوراً در مسجد نو و بازار برای ترحیم آن بزرگوار مجالس فاتحه خوانی برپا گردید و هر کس بنوبه خود عزاداری نمود شاگردان مدارس و مکاتب نیز در مراسم عزاداری شرکت کردند و کسبه و تجار تا سه روز بازارها را بستند «۰» «۱»

در سال ۱۳۱۶ شمسی که آرامگاه حافظ بطرز جدید ساخته شد آنچه سنک قبر در داخل حافظیه بود برداشتند و لذا چند سال پیش سنک قبر دیگری بر روی مزار آن مرحوم نصب نمودند که عین کتیبه آن چنین است :

«کل من علیها فان ، آرامگاه جنت مگان اعلی العلماء العالمین و افقه الفقهاء الراشدین حاوی الفروع و الاصول جامع المقبول و المنقول فرید الدهر و حبیب العصر منظور صاحبان نظر و مقصود ارباب ذوق و هنر آقا سید علی مجتهد کازرونی الاحل و شیرازی المسکن طاب الله ثراه فی شهر رجب المرجب یکمزار و هیصد و چهل و دو قمری ۱۳۴۲»

۱- آقای صدرالاسلام که در موقع فوت آن مرحوم در تهران اقامت داشته اند تعریف میکنند که : چون خبر فوت آقا سید علی بتهران رسید از طرف نمایندگان فارس مجلس ختم مجملی برای آن مرحوم منعقد کردند و علماء و رجال طراز اول و عده زیادی از طبقات مختلفه در آن شرکت نموده و مرحوم مدرس نماینده معروف و لیدر اقلیت آنروز که نسبت بفقید سعید علاقه زیادی داشت در تجلیل آن مجلس کوشید و مخصوصاً سردار سپه (اعلیحضرت فقید) هم که در آن تاریخ رئیس دولت بوده در مجلس ختم مزبور شرکت نمود



متأسفانه در این کتیبه سال رحلت آن مرحوم رابجای یک هزار و سیصد و چهل و سه یک هزار و سیصد و چهل و دوحک کرده اند .

اولاد آن مرحوم - از مرحوم آیت الله آقاسید علی سه فرزند ذکـو رودواناـث باقیمانده است . فرزندان ذکور آن مرحوم عبارتند از :

- ۱- حجة الاسلام آقاسید محمد احيائي
- ۲- آقای سید حسام الدین مجتهد زاده
- ۳- آقای سید حسین مجتهد زاده که اکنون در خدمت فرهنگ فارس میباشد

آثار آن مرحوم - آثار مهم ضبط شده آن مرحوم عبارتند از :

- ۱- یکدوره اصول که تألیف کرده اند
- ۲- دورساله در فوائد مشروطیت که ذکر آنها رفت
- ۳- مقداری اشعار فارسی که در بخش دوم این کتاب چاپ میشود
- ۴- مقداری اشعار عربی که در بخش سوم چاپ میگردد .

اشعار آن مرحوم - مرحوم آیت الله آقاسید علی با اینکه مردی روحانی بوده

است ولی بواسطه اطلاعات عمیقی که در زبان و ادبیات فارسی و عربی داشته و مخصوصاً قریحه و طبع بلندی که خداوند بوی عطا فرموده بوده در مقام سرودن اشعار نیز مهارت و استادی زیادی از خود نشان داده است .

آن مرحوم در شعر «رحمت» تخلص میکرده است .

مسمطات فارسی او با اینکه مشحون از معانی دقیق حکمت و توحید و اصطلاحات فلسفی و عرفانی است باز آنها را در نهایت سلاست و انسجام سروده است و مخصوصاً مسمط سوم او با اینکه خود را بر عایت قافیه بترتیب حروف «ابـثـی» ملزم کرده است در هیچ جا در تنگنای قافیه درنمانده است .



درتضمین هائیکه ازغزلیات معروف حافظ کرده بخوبی از عهد به برآمده
است غزلیاتش نیز باغزلیات اساتید سخن لاف برابری میزند .

از همه اینها مهمتر اشعار عربی آن مرحوم است که از نظر معنی و شعری دارای محسنات
زیادی است و برای یکنفر فارسی زبان سرودن اینگونه اشعار عربی آنهم در خصوص
مسائل حکمتی کار ساده نمیشد . و مخصوصاً مسقط عربی او که در حکمت و توحید
و چگونگی خلقت و مدح حضرت رسول و منقبت حضرت امیر علیه السلام است از شاهکار
آن مرحوم میباشد و قدرت او را در زبان عربی بخوبی مینمایاند



((اشعار فارسی))



الف - مسمطات

این مسمط غرا و بی نظیر در حکمت و توحید و مدح حضرت رسول (ص) و منقبت حضرت صاحب الزمان (عج) میباشد و دارای شصت بند است و جودت ذهن و قدرت طبع فقیه سعید را بخوبی ثابت میکند - گفتن اینگونه مسمطات که متضمن مسائل غامض فلسفی و نکات باریک حکمتی بوده و از اصول و قواعد شعری هم منحرف نگشته و در تنگنای قافیه گیر ننمایند کار مشکلی است و از عهده همه کس بر نمی آید . خوانندگان باید هنگام خواندن آن دقت زیادی بخرج دهند .

حق آینه آدم و مرآت جهانست
در صورت عالم رخ زیباش نهانست
ایمان همه چون عکس در آینه عیانست
عالم بمثل چون تن و مرآت چو جانست

جان در تن عالم همه چو نروح روانست
خوان «هو معکم»^۱ را که بود شاهد گفتار

آئینه ذاتند همه انفس و آفاق
خورشید جمالش بجهان کرد چو اشراق
مرآت صفاتند همه اسطر و اوراق
پر گشت زانوار دل و دیده عشاق

فَالْکُلُّ مِجَالِیْهِ مِنَ الصُّدْرِ الِی السَّاقِ

آیات معانیه من النور والی النار

در دیده آنکو شد از آن نور منور
اندر نظری حق بود آئینه انور
هر یک زحق و خلق بود مظهر دیگر
کاندر رخ او خلق بود جمله مصور

در نظره دیگر همه خلق چو مظهر

کآیات جلالش بجمالش کند اظهار

۱- هو الذی خلق السموات والارض فی سنة ایام ثم استوی علی العرش یعلم ما یلج فی الارض و ما یمخرج منها و اما ینزل من السماء و ما یرج فیها و هو معکم ایما کنتم و الله بما تعملون بصیر - آیه ۴ سوره حدید

هرچند بود ظاهر حق در همه آیات لیکن بود او باطن در مرتبه ذات
هم ظاهر و هم باطن چون صورت مرآت خورشید «۱» رخس جلوه گر آید چو بمشکوات

روشن شود از پرتو او جمله زجرات

برده است سنا برق رخس، نور زابصار

چون شاهد غیب از نظر خلق بدی دور چون گنج نهان از دو جهان آمده مستور

جز ذات و صفاتش نبدی ناظر و منظور جز قدرت ذاتش نبدی قادر و مقدور

در مرتبه قهر جلالش همه مقهور

از شعله نور جمالش همه انوار

حق بود و نبود در بر او صورت اعیان در ساحت «واجب» نبود عالم «امکان»

«کان الله» «۲» رادان یقین شاهد و برهان این نکته عجب نیست که لان کماکان

آری نبود جسم چو در مرتبه جان

با ذات مؤثر نبود رتبه آثار

معلول کجا همسر علت بود آخر؟! یا مظهر حق کی بد در مرتبه ظاهر

هر چند ز ظاهر نبود دور مظاهر خود نیست ز مقدور جدا قدرت قادر

مقدور تو مقهور بدان قادر قاهر

عالم همه مقهور حق و حق همه قهار

هر چند که ذات ازلی واحد و یکتا است اسماء و صفاتش بیرون از حد احصاست

زیرا که کمالات جهان لا یتناهی است حق واجد کل است چو در مرتبه علیاست

هر مرتبه علیا نگر و واجد نیست

در باران بنگر که بود مجمع انهار

۱- نسخه دیگر: مصباح

۲- کان الله ولم یکن معه شیئی (حدیث نموی)

چون جامع اضداد بیرهان بود اکمل هم فاقد ضد است بدان ناقص و معتل
پس آمده حق شاهد و غیب، آخرو اول ز آنروست که قرآن شده تنزیل و مأول
از غیب کلام از لسی آمده منزل

هم شاهد ظاهر شد و هم باطن اسرار
ز اینروست که اسماء الهی شده ظاهر گردیده جمالش متجلی بمظاهر
غائب بود از دیده و در باصره حاضر هر چند جمالش شده منظور مناظر
انوار جلالش شده دور از همه خاطر

لَا تَدْرِكُهُ الْبَصَرُ وَ هُوَ يَدْرِكُ الْبَصَرَ

ذاتش چو در اوصاف بسرحد کمال است ناچار در اعیان متجلی بجمال است
لیکن ز دو عالم متعالی بجلال است هم فاقد مثل است چو دارای مثال است
این نکته عیان در نظر صاحب حال است
کاو با همه یار است و جدا از همه اغیار

در غیب چو گنجی رخ آن یار نهان بود باخویشتنش عشق نهانی بمیان بود «۱»
اسمی نه ز جسم و خبری نزدل و جان بود نه از دو جهان نامی و از خلق نشان بود
نه عرش و نه کرسی، نه زمین و نه زمان بود
جز یار نبند هیچ در آن مرتبه دیار

لیکن چو سراسر بود آن نار همه نور در هیچ حجابی نتوان کردش مستور
زان نور جمالش شده نزدیک بهر دور حتی شده روشن ز شعاعش شب دیجور
جز نور نباشد بجهان ناظر و منظور
آری نبود ظلمت، خود قابل دیدار

ذاتش شده محجوب در انوار کمالات رویش شده مستور در استار شئونات

۱- کنت کنزاً مخفیاً فاحبیباً ان اعرف فخلقت الخلق الکی اعرف (حدیث قدسی)

زاینروست که گردیده صفاتش حجب ذات خورشید درخش جلوه گر آید چو بذرات «۱»
 گردند ز اشراق رخ شاه همه مات
 بگشاید اگر چهره زیبایش زاستار
 در ذات و صفاتش نظری چون ز صفا کرد عشق رخ زیبایش بدل یکسره جا کرد
 با خویش بسی عیش در آن غیب سرا کرد بنیان محبت ز وفا بر سر پا کرد
 تا جلوه زمهر آنمه خورشید لقا کرد
 کرد او ز محبت بجهان مهر خود اظهار
 پس گشت محبت سبب هستی عالم با معرفت حق چو قرین آمد و توام
 آری چو شد این هر دو صفت با هم همدم گردید همه وضع جهان جمله منظم
 از لوح و قلم ، ارض و سما ، آدم و خاتم
 از عقل و دیگر نفس و دیگر جسم یکبار
 پس خیمه ایجاد بصر ای عدم زد بر اوج حدوث از قلمش نقش قدم زد
 در صفحه آفاق ز آیات رقم زد مهری ز صفا بر دل ارباب کرم زد
 بر گنج سلیمان جهان خاتم جم زد
 افراخت بعالم علم ، آ نشاء جهاندار
 چون کرد تجلی بجهان هستی مطلق ترتیب جهان گشت از این جلوه منسق
 حق مصدر ایجاد شد و عالم مشتق بر خلق نمود آیت توحید محقق
 حقی یقین لهم الله هو الحق
 چون ذات مؤثر نتوان دید در آثار
 خورشید جمالش بجهان جلوه گر آمد از مشرق دل مهر رخ یار بر آمد
 شد روز وصال و شب هجران بسر آمد معنای حق از خلق نهان در صور آمد
 بس نکته عیان در دل صاحب نظر آمد

بی پرده چو آن یارعیان گشت در انظار

هان مرده که شاه ازل از غیب عیان شد خصمش چو عدم از نظر خلق نهان شد
در جسم جهان فیضش چون روح روان شد عالم بمثل چون تن و دلدار چو جان شد

از فیض بد یعش چو معانی کسه بیان شد

شد در کثرات آیت تو حید پدیدار

بگشاد بایجاد چو فیاض ازل دست درهم سپه ملک عدم را همه بشکست

با مهر جمالش حجب کثرت پیوست و از فهر جلالش همه اعیان جهان پست

از نشأه خمخانه عشقش همه سرمست

و از جذبه میخانه شو قش همه هشیار

چون شد گه ایجاد جهان، صانع تقدیر بر لوح نمود از قلم، اعلا تحریر

نقاش ازل از قلم صنع بتدبیر در صفحه دل نقش جهان کرد چو تصویر

شد دایره سان نقطه توحید بتدویر

پس چرخ فلک گشت از این دایره دوار

چون نقطه بود بدء حروفات بترقیم کاید بظهور از مدش خط گه ترسیم

پیدا از خط راست «الف» از کج او «جیم» چون دایره ناقصه «نون» تامه شد «میم»

پس حروف ز خط، خط ز نقط یافته تقویم

در حرف بجز نقطه و خط نیست پدیدار

عالم چو حروفست و حقش نقطه وحدت کاز سیر خطش گشته عیان عالم کثرت

تألیف نموده خط فیض زمحبت در دایره عالم او غیب و شهادت

از جمع حروفات بسی آیت رحمت

در لوح جهان کرده بترتیب حق «۱» اظهار

موجود چو شد سلسله عالم امکان از قدرت خلاق جهان قا در سبحان

۱- نسخه دیگر: خود

بودند چو اعیان جهان صورت بیجان از فیض دمید از نفسش روح در اعیان

آن روح بتحقیق بود ، کامل انسان

سر حلقه اقطاب جهان احمد مختار

لوح و قلم و نفس و دگر عقل مجرد شمس و قمر و عرش و سما ، قصر مشید

مطلق ز همه قید با طلاق مقید جمع آمده با واجب و از ممکن مفرد

هم حامد و هم احمد و محمود و محمد (ص)

ختم رسل و هادی کل ، سید اختیار

هم مصدر ایجاد و هم اوصا در اول هم مظهر انوار حق و ظاهر کمال

هم اول ثانی بود و ثانی اول هم جسم مجرد بود و روح ممثل

هم ظاهر و هم باطن و تنزیل و مأل

هم واقف پنهانی و هم کاشف اسرار

در میم محمد چو الف شد متجلی احمد بظهور آمد از این نور تجلی

ماهیت او شد بوجودش متحلی شد مظهر اشراق جمالی و جلالی

دانی ز حق و بر همه عالم متعالی

فانی ز خود و چون حق باقیست بادوار

سلطان رسل جامع کل ، مجمع توحید برهان سبیل ، آیت قل ، منبع تمجید

روح ملک از باطن او یافته تأیید قصر فلک از ظاهر او یافته تشیید

یک ذره زانوار جمالش مه و خورشید

یک جذوه ز جذوات جلالش سقرونار

او اول هر ممکن و هم ثانی واجب کازرتبه بود از همه اعلی بمراتب

حقراکه تکلیم خطا بست و مخاطب کل رابصف حشر مشیب است و معاقب

گردند اگر خلق جهان منشی و کاتب

تسطیر یکی مدحش نارد در اسطار



چون کرد سوی حق سفر اندر شب معراج بنهاد بسر آتش اقلیم بقا، تاج
 بگرفت زسکان سماوات زجان باج او از همه مستغنی وبا او همه محتاج
 زیرا که جهان قطره و او چون یم موج
 خود قطره چه باشد بیر قلزم ذخار
 در عالم اسماء پس از جلوه اقدس حق شد متجلی چو در آن فیض مقدس
 صبح الازل من افق النیب تنفس فالحق اراد و قنی الامر و هندس
 اشکال جهان را بمربع و مخمس
 بس هند سه پرداخت بترتیب در اینکار
 هر فیض که از مبداء فیاض بعالم فایض شود، او هست در آن فیض مقدم
 اسم الله را چونکه بود مظهر اعظم پس بر همه آفاق و نفوس اسبق و اقدم
 در صورت فرزند بمعنی اب و آدم
 این نکته عجب نیست بر مردم هشیار
 در ملک وجود آتش اقلیم ولایت بخشنده جود است ز حق بهر عنایت
 خواند بیشت اهل جنان را بهدایت راند بجحیم اهل زیان را بغوایت
 هم مبداء کل است و هم او ختم و نهایت
 هم باعث ایجاد و هم او وارث اثار
 همچون خلف صالح «۱» او «حجت قائم» کا ز قدرت او عرش برین راست قوائم
 و ز عصمت او قلعه دین راست دعائم از مغنم فیض همه دارند غنائم
 هم ناطق و هم صامت و هم مفطر و صائم
 هم ظاهر و هم باطن و هم ثابت و سیار
 در ملک ولایت شده سلطان سلاطین در رتبه او جمله مراتب شده تضمین
 کا و بود ولی و همه بین الماء والطين سابق که انشاء چو لا حق که نگوین

در علم بود اول اقطاب و نیلین

در فضل بود ثانی پیغمبر مختار

او ختم ولایت شده در عالم ایجاد چون بدء وجودات بود در گه اشهاد

قطب نقبا گشته چو سر حلقه اوتاد هم مهدی وهم هادی خلقت بارشاد

معموره عالم شود از عدل وی آباد

زان پس که خراب آید از ظلمت اشرار

در مرتبه ختم ولایت اگر آ نشاه باجد گر امیش علی (ع) آمده همراه

نبود عجب اندر نظر مردم آگاه زیرا که ولایت نبود جز اثر الله

باشد اثر واحد هم واحد و یکتا

خورشید یکی لیک مرائی شده بسیار

خورشید چو هر روزه زمشرق بدر آید در آینه هر بصری جلوه گر آید

در هر نظری گر چه بجلوه دیگر آید یا صورت بسیار زوی در نظر آید

بین معنی واحد بهزاران صور آید

آندم که نماید به مرائی مه رخسار

پس شمس ولایت که بود واحد مطلق زیرا که بود آئینه تامه حق

وحدت بود و کثرت از او آمده مشتق از اول و آخر شود این نکته محقق

از نور جمالش دو جهان یافته رونق

وز نار جلالش شرر افتاده بهر نار

اسم الله را مظهر کامل گه تنزیل چون حق بودش باطن در عالم تاویل

حق است باجمال چو خلق است بتفصیل از مصدر عقلش شده مشتق دل جبریل

هم فایض روح است ز صورش بسرافیل

هم قابض جان از ملك الموت باجبار

صبح ازل از ماه رخس مهر فیروز است شام ابد از گیسوی او غالیه سوز است



از بدر جمالش شب عشاق چو روز است يك نکته ز نقطه «۱» دهندش کشف رموز است

گنجینه قلبش که زاسرار کنو ز است

بحریست پراز دانش و گنجی است زاسرار

چون در طلب کعبه حق قطع منا زل کرد ، او ز صفا یافت مقام از حرم دل

شد منقطع از خلق و بحق آمده واصل فانی شده ظل الله در سایه «۲» ذی ظل

آری چو شود سایه بخور شید مقابل

نر سایه اثر ماند و نر هستیش آثار

او شاه جهانست و جهان گدایش شاهان چو گدایان بسر خوان عطایش

حانم چو بخیلی است در اقلیم سخایش ریزند سر از راه وفا در کف پایش

بنماید اگر چهره خور شید نمایش

آندم که کند جلوه رخس بر در و دیوار

در بندگی شاه از ل یافت تما می کافلا ک کمر بسته شد ندش بغلامی

آمد حرمش کعبه هر خاصی و عامی از لعل لبش یافته دل شیرین کامی

از ابر عطایش شده هر جامد ، نامی

از شوق لقایش شده هر ثابت ، سیار

از تیغ کجش راست شود رایت اسلام و از لف لبش نشر شود آیت احکام

از الفت مهرش شده روشن رخ ایام و از سطوت قهرش رخ هر شام سیه فام

و ز آتش عشقش شده پخته دل هر خام

و ز نور جمالش شده روشن رخ هر نار

جانش چو بود معتکف عالم لاهوت جسمش شده هم مؤ تلف نشاء ناسوت

بگشاید اگر وقت بیان ، حقّه یاقوت از آب حیات لب او یافته دل ، قوت

۱- نسخه دیگر : شیرین ۲- نسخه دیگر : هستی ۳- نسخه دیگر : لقایش



سیاح بدر یای حقیقت شده چو ن حوت
 سیاح بصحرای طریقت شده بسیار
 چون گشت عیان صبح شب نیمه شعبان
 گردید منور ز رخس عالم امکان
 از دیده «نرجس» شد بس جوی بدامان
 تا آمد در دامنش آن سرو خرامان
 آری ندمد سرو مگر بر لب جوبار
 از عرش الهی بزمین کرد تنزل
 روئیدز «نرگس» بگلستان جهان گل
 بردور رخسوی مشکین بتسلسل
 گفتی بهم آمیخته با هم گل و سنبل
 گلزار حق از زلف و رخس یافت تجمل
 آری بود از سنبل گل زینت گلزار
 بنهاد چو خورشید رخس رو بسرخاک
 در سجده بیفتاد چو از غایت ادراک
 شد خاک چو آب از اثر جبهه او پاک
 جبریل سپس بردش در عالم افلاک
 تا سجده کنندش زدل و جان همه املاک
 زیرا که جهان بنده و او شاه جهاندار
 بنگر شرف و رتبه او را که بفرهنگ
 در سن صبی بر سر افلاک زد او رنگ
 پیمود ره حق بحقیقت نه بفرهنگ
 در ساحت معراج شد از معرکه تنگ
 زانجم زده از سم سمندش بفلک سنگ
 از بسکه جهان نید ابر گنبد دوار
 آنشاه چو بر رف عشق ازلی شد
 از فرش بعرش ملک لم یزلی شد
 گفتی که بشبرنگ دگر باره «علی» شد
 بر خلق جهان دایة الارض جلی شد
 زیرا که در اخبار مؤل بولی شد
 کازارض برون آید در آخر اعصار
 لیکن نه چنین ارض که ارض دگراستی
 کازمشرق وی شمس ولی جلوه گراستی

خوان (یوم تبدل «۱») را کازحق خبراستی در عالم تأویل ، گر اهل نظر استی

کان ارض حقایق شد و این از صور استی
این مغرب ظلمت بود ، آن مشرق انوار

از خلق دو عالم سفری چو نسوی حق کرد استار سماوات علی را همه شق کرد

تا سیر عوالم طبقاً بعد طبق کرد از حق سفری بازسوی ملک غسق کرد

تا در همه عالم بتوان نظم و نسق کرد

چون ناظم کونین بود در همه ادوار

از غیب چو در عالم ناسوت قدم زد از حمد حق و مدح رسول الله دم زد

بر لوح دل آیات حق از علم رقم زد گفتی ملک العرش ابر فرش علم زد

یا کعبه مقصود سرا دق بحر م زد

کاو نقطه نو حید و جهان خط پرگار

از ذات الهی چو نبینند نشانی زیرا که نگنجد بزبانی و مکانی

هر چند از او نیست جدا جسمی و جانی پس بایش از لطف بهر عصر و زمانی

از بهر خلافت بجهان جلوه و شاهی

تا خلق نیویند ره شبهه و انکار

پس دوره ماکز همه ادوار فز و تتر شد نو بت سلطانی آن شاه مظفر

در ظاهر اگر زوشده این دوره منور لیکن بحقیقت بودش در همه مظهر

در ذات مقدم بصفا تست مؤخر

کاو راست بمرآت جهان مظهر بسیار

شاهاتوئی آن مظهر اسماء الهی کاو صاف کمال تو بود نامتناهی

شناخت کسی ذات وصفات تو کماهی افراخته ای تا بجهان را یت شاهی

خلقند مطیعت با و امر چو نواهی

چون ریزه خور خوان تو هر ثابت و سیار

۱- یوم تبدل الارض غیر الارض والسموات وبرزوالله الواحد القهار - آیه ۴۹ سوره ابراهیم

تو مظهر ذات حق و مرآت صفاتی
چون نور صفت ساری اندر ظلماتی

زیرا که سراپای همه جلوه ذاتی
حقا که تو اندر ظلمات آب حیاتی

هم راه هدائی تو و هم باب نجاتی
بیگانه ای از خالق چو با حق شده ای، یار

ایشاه جهان ای که شها نند گدایت
بگشای تو آن چهره خورشید انقایت

بادا دل و جان همه عالم بفدایت
تا سرفکند «رحمت» چون خاک بیایت

درد دل او راست تمنای دوایت
جز این نبود مقصدش ای مقصد اخیار



مسمط دوم

ابن مسمط غرا نیز در حکمت و توحید و عرفان و مدح و منقبت حضرت امیر المؤمنین علی علیه السلام می باشد و ۳۶ بند است و در جای خود اهمیت زیادی دارد .

دوش رسید این ند از غیب بگو شم	کار جذباتش نه عقل ماند و نه هوشم
چون خم می از شراب شوق بجوشم	لیک بلب از بیان عشق خموشم
آری ناید بیان عشق بگفتار	
کای شده محبوس در رسوم علایق	آمده مأیوس از علوم و حقایق
بسته دل و دیده در حجاب مضایق	دور ز خلاق و آشنا بخلاف
گشته مکین در سرای عالم پندار	
تا بکی ای جان اسیر عالم جسمی ؟	گشته نهان همچو گنج زر بطلمی
نیست ز نام خدای پیش تو اسمی	وز بر کاتش نه بهره ای و نه قسمی
وزیم جو دش نه اند کی و نه بسیار	
نعمت حق نی همین طعام و شرابست	رحمت فیضش نه این شراب و کبابست
آری قوت تن از علوفه و آبست	لیک روان را روان ز سکر شرابست
سکر شراب از شراب خانه اسرار	
هر که شد از باده محبت «حق» مست	جان صفت از سلسله علایق تن رست
پای بعالم زد و بطره او دست	رشته کثرت برید و وحدت پیوست
چشم گشوده بیار و بسته زاغیار	
هر که زاغیار سخت بیخبر آید	جلوه یارش مدام در نظر آید
تلخی ایام هجر او بسر آید	« بار دگر روزگار چون شکر آید »
کامش شیرین شود ز لعل شکر بار	
هر چه عیانست در سرا چه امکان	جلوه حق است در مجالی اعیان

نور رخس آشکار و آینه پنهان مژده هلا عشقان که چهره جانان
سر زده چون آفتاب از درو دیوار
شاه ازل خیمه زد بساحت آفاق کرد جهان را پر از تجلی اشراق
گشت جمالش فروغ دیده عشاق روح الهی روان بقالب مشتاق
گشته روان همچو آب سیل بکھسار
نور خدائی بخلق و امر عیان شد روح الهی بسرو جهر روان شد
سر حقیقت بر اهل حال بیان شد نور حق اندر حجاب خلق پنهان شد
چونکه بظلمات شب مشارق انوار
پرتو مصباح از زجاجه مشکوات کرد تجلی چو آفتاب بمرآت
کوکب دری شکست لشکر ظلمات خصم بد اختر شد از تجلی شه، مات
برد سنا برق او فروغ زا بصارت^۱
شاهد غیب از حجاب عالم ابداع جلوه گر آمد سپس بعالم اوضاع
کرد مثالی مثل از همه انواع جاوز الائنین سره ولقد شاع
فی کثرات التعمینات بالانوار
فیض نخستین اوست «صادر اول» زان پس ارواح انبیا شد و کمال
نور سپهد دیگر مثال مثل آیت حق گشت از این نظام مفصل
جمله بمعنی یکی و صورت بسیار
عالم هستی تمام شرح جمال است مظهر اسماء با جمال و جلال است
مظهر اوصاف قادر متعال است خالی از شوب نقص و پرز کمال است
روشن از نور پاك حضرت جبار
یار چو گنجی بکنج غیب پنهان بود بارخ خود عشقبا زیش بمیان بود
نی خبری از جهان نیان و جهان بود نی اثری از مکین و نی زمکان بود

۱- اشاره است به آیه نور: الله نور السموات والارض مثل نوره کمشکوة ۰۰۰ الخ

خانه پر از یار و خالی از همه اغیار

لیک بهر جا که حسن رخ بنماید
گر ز هزاران حجاب چهره گشاید
بارخ زیبا مدام پرده نشاید
بین که بهر صبح آفتاب بر آید
تا بنماید جمال خویش با بصار

زانشه هستی بملک خویش علم زد
خیمه ایجاد در دیار عدم زد
بر صفحات حد و ث نقش قدم زد
صورت عالم بلوح علم رقم زد

چون بسر عرش نام «چند گوار»

شاه جهان تاجدار عالم شاهی
مہتر آئینه جمال الهی
راه بذاتش نبوده خلق کماهی
ریزه خورخوان او چه مرغ و چه ماهی
بنده فرمان اوست ثابت و سیار

شمس فلک آینه ظهور جمالش
نفس ملک ذکرخوان وصف کمالش
عرش برین پایه ای ز قدر جلالش
چرخ مہین حلقه ای ز طوق نعالش
چونکه کلام الله آیتش ز گفتار

عالم ارواح مزج در بدن او
صورت اشباح درج پیرهن او
خار گلستان دهر در چمن او
جان جهان را حیات از سخن او
«کن فی کون» آیدش سخن گه اظهار

شد ز حسامش بلند رایت تو حید
چونکه ز نامش پدید آیت تمجید
ذره ای از نور اوست چشمه خورشید
شمه ای از لطف اوست روضه جاوید
شعله ای از قهر اوست هاو یه نار

ختم، ولایت بذات آنشه والا
گشت و نبوت بنور سید بطحی
ایندو بصورت دو تا و معنی یکتا
گوئی حق گشته جلوه گر بد و مجلی
مظهر اول نبی و ثانی کرار

در ظلمات عدم جهان بد مستور
چون صور کائنات در شب دیجور

شمس جمال منیر آنشه منصور زد به بیابان نیستی علم نور
 کرد تجلی بکوه طور یکبار
 نور جمالش ز دود زنك ز مرآت روشن از نور اوست عالم ظلمات
 گلشن از بوی اوست ارض و سماوات متقن از امر او مبانى خیرات
 شیرین از ذکر او مجالس اختیار
 عالم ظاهر چو جسم و او همه جان است نشأه باطن چو روح و او چو روانست
 خودنه جهانست، بلکه جان جهانست در دل هر ذره آفتاب نهان است
 از بر هر قطره بحر عشق نمودار
 هر چه بعالم عیان ز صورت نیکوست عکس جمال و جلال آنشه مهر و ست
 درخم چو گان عشق او همه سر، گوشت عالم دل پای بست سلسله اوست
 بسته دل خلق را بطره طرار
 روی دل عاشقان بقبله رویش مهر و مه اندر طواف کعبه کویش
 نفس ملك زنده از شمایم بویش چرخ فلک مست جرعه ای زسبویش
 گشته از اینر و بد و ر کویش دوار
 نور ولایت ز نور حق چو جدا شد لوح و قلم، عقل و نفس و ارض و سما شد
 کعبه و زمزم، مقام و رکن و صفا شد مسجد و محراب و ذکر و ورد و دعا شد
 مهر در خشنده گشت و کوکب سیار
 هر چه در آئینه های غیب و شهود است عکس شئون تجلیات و جود است
 او بحقیقت وجود و غیر نمود است دایره دل که در نزول و صعود است
 دور زنان گیرد اوست چون خط پرگار
 برق حسامش اگر که شعله ور افتد یکسره در خرمن جهان، شرر افتد
 سیل فنا در وجود خشك و تر افتد جانها از سطوتش ز تن بدر افتد
 گر متجلی شود بصورت قهار



امر شر یعت ازوست یافته رو نق سر حقیقت بنور اوست محقق
 مصدر را یجاد خلق و خالق مشتق منظر انوار حق و آینه حق
 آینه در آفتاب نیست نمودار
 آری با آفتاب چو نکه مقابل آینه شد صورتش شود متمثل
 می نشود پیش چشم آینه حایل نیست بجز مهر در مشاهده حاصل
 آینه پنهان و آفتاب پدیدار
 خوش شنواین نکته را که بائمراستی در صدف قلب اهل دل گهر استی
 بارگه شهر علم را چو در استی «۱» روشنی چشم صاحب نظر استی
 کشته از این عام ، اهل دانش ، هشیار
 ایشه عالم ز ممکنات سوائی خود نه خدائی ولیک عین خدائی
 سر نهان حقی ، ز خلق جدائی ناظم کونین و حاکم د و سرائی
 منبع انوار حق و مخزن اسرار
 در شب معراج ، در حجاب تو بودی ایکه بختم رسل خطاب سرودی
 سر ید الیه ز پرده نمودی آندم کز جیب غیب دست گشودی
 غیر و صالت نبود زین سفرش کار
 ایکه بملک وجود ، صاحب جاهی اهل جهان جمله بنده اند و توشاهی
 جز تو ندارند در زمانه پناهی نیستشان جز صراط عشق تو راهی
 نبودشان جز ثنای قدر تو گفتار
 «رحمت» خود را که مال و جاه ندارد گر بنوازی شها گناه ندارد
 زانکه بجز در گهت پناه ندارد غیر تو این بنده پادشاه ندارد
 جز بتو نبود دیگر بهیچکسش کار

☆ ☆ ☆

مسمط سوم

این مسمط فصیح و بلیغ در حکمت و توحید و عرفان و مدح حضرت امیر علیه السلام میباشد
فقید سعید در این مسمط ابتکاری بخرج داده است باین ترتیب که قوافی بندها را بترتیب
حروف «ابثی» قرار داده است و خود را بر عایت آن ملزم کرده است و با اینحال بخوبی
از عهده آن برآمده است این مسمط چهل بند است

مرا گشته جان و دل ز حسرت بسی فگار که محروم گشته دل چو جان از جمال یار
سزد گر بحال خویش بگریند زار زار که عمر عزیز گشت به بیهوده رهسپار

ندیدند حاصلی ز اوضاع روزگار

بزنندان تن اسیر چو گردید جان ما در این خاک تیره گشت چو پنهان روان ما
خطابی ز حق رسید پی امتحان ما روا باشد از رود بگر دون فغان ما

که از بهر ما گشود قضا دست اختیار

دل از بیم امتحان فتاده در اضطراب چو گیسوی دلبران ز حسرت «۱» به پیچ و تاب
که آوخت زدست رفت به بی حاصلی شباب فتاد آتش بجان ز کردار ناصواب

دریغا که عاقبت بماندیم شر مسار

ز صهبای عشق حق هر آن دل که گشت مست خلاصی ز شرک یافت چو گردید حق پرست
ز قید هوای طبع چو آزادگان برست چو شهباز اوج قدس قفس را شکست و جست

سوی آشیان جان شد از شوق رهسپار

زهجران ملک جان دلم زار ، الغیث زبد عهدی زمان ، دل افگار ، الغیث
ز عشق پریشان بغم یار ، الغیث شده روز عاشقان شب تار ، الغیث

از آن روی مهر و از آن موی تا بدار

چو مصباح نور حق فروزان شد از زجاج فروزنده شد ز عشق بمشکوة دل ، سراج
ملک از علو جاه بسر بر نهاد تاج فلک همچو مهر و ماه بر قصند و ابتهاج

چو از مستی شراب حریفان با ده خوار

در ابدان ممکنات چو ایزد دمید روح شد ارواح کاینات از این روح ، پرفتوح
زخمخانه حیات ز دندها دل صبح صفی و کلیم و روح ، خلیل و حبیب و نوح
همه سرخوش و خراب ، از این خم خوشگوار

چه بلبل بشاخ گل ، چه قمری بسروشاخ چه مهر و مه و نجوم در این نیلفام کاخ
چه لمس و چه شم و ذوق ، جلیدیه و صماخ چه در این سرای تنگ چه در نشاء فراح

بذکر العیب دادم ، مدی اللیل والنهار

چو شاه سریر حسن با یجا درخ گشود نهادند ممکنات قدم در سرای جود
ز شهر عدم شدند بسر منزل و جود ز غیب آمدند باز در این عالم شهود
نهان شدند عدم بغیب ، چو هستی شد آشکار

دل اهل حال را زحق است التذاذ که جز کوی عشق نیستشان ملجاء و ملاذ
الی کعبۃ المراد لهم فایت الدعاذ و بالحق یسند کل اذا منعناذ

و بالحق یسند کل اذا منعناذ

هلا مرده عاشقان که آمد گه سرور ز انوار کردگار جهان گشت پر ز نور
که خورشید روی یار نمود از افق ظهور تجلی نمود حق بسینای کوه طور
با عیان ممکنات شد از مهر ، نور بار

زا سرار حق خبر ندارد جز اهل راز چو آمد حقیقتش عیان از ره مجاز
بذکر حبیب خویش مدام اندر اهتر از نهاده جبین عجز بدرگاه بی نیاز
به آئین بندگان ، شب و روز خاکسار

میراست ذات او ز احساس هر حواس معرا صفات او ز ادراک هر قیاس
بقصر جلال او فلك كمترین اساس ز نور جمال او ملك كرده اقتباس
ز بحر کمال او جهان است مستعار

ز جام شراب عشق هر آنکس که کرد نوش سپس تا بروز حشر نیاید دگر بهوش
دلش پر زهایهوی ، لبش از بیان خموش مدامش رسد ز غیب بگوش دل این سروش



که طوبی لك المدام ایامست هوشیار

زر قلب اگر شود زغش هوی خلاص کند کیمیای عشق برو سکه ، نقد خاص
پس از صحبت عوام شود همد م خواص بکعبه مقام دوست کند جای ز اختصاص

چو اندر منای شوق کند جان و دل نثار

چو ذرات ممکنات ز خلق سما و ارض در آوردشان بغیب حق اندر مقام عرض
بارضی که بد عری ز تحدید طول و عرض نموده اطاعتش بر آفاق جمله فرض

ستاده به بندگیش شب و روز، بنده وار

چو حق را بعالم است به پنهانی ارتباط از این ارتباط یافت حق و خلق اختلاط
از اینرو گهی بقبض ، زمانه با نبساط که از قبض و بسط اوست بعالم غم و نشاط

چو از قهر و لطف اوست خزان آید و بهار

جها نرا ز حفظ او مدام است احتفاظ که با خلق باشدش بعین کرم لحاظ
چو از نار قهر او فروزان شود شواظ^۱ بگردند همچو خاک ز باد فنا شظاظ^۲

چو کفار و مشرکین ز شمشیر ذوالفقار

بدست شهی که حق بهنگام ابتداء ز نور جمال او جهان کرد اختراع
نمودند در ازل چو ذرات اجتماع خطاب ولایتش چو کردند استماع

شدند از قبول امر بر اینعهد استوار

به تبلیغ این خطاب زحق آمد این بلاغ برو ز غدیر چون زحج یافته فراغ
که : یا ایها الرسول بلغ بذالمراغ که دلهای دوستان چو گل بشکفد بیاغ

دل دشمنان دین نه چون لاله داغدار

فقل ایها الرسول ؛ هلی لی الخلف و منی هو الوصی که ارون فی السلف^۳

۱- شواظ : زبانه آتش ۲- شظاظ یعنی متفرق و پراکنده ۳- یا ایها الرسول بلغ ما انزل الیک من ربک وان لم تفعل فما بلغت رسالتی والله یعصمک من الناس ان الله لایهدی القوم الکافرین آیه ۷۱ سوره مائده

هو الله بهمك من الناس لا تخف وان لم تبلغ كذا لا جر قد تلف

که ناید رسالت از این پس دیگر بکار

پس آنگاه شاه دین بفرمود کی فریق علی آنکه بامن است بحق محرم و صدیق

چو هارون بر کلیم مرا و الی و شفیق نشاید بسوی حق شدن جز بدین طریق

که راه ولای او صراطی است استوار

زنور ولای اوست جهان جمله تابناك چو از نور آفتاب فروزنده تیره خاك

جمال جمیل اوست روانبخش جان پاك مرا از آتش جحیم دگر بار خش چه باك ؟

که باشد مهر اوست همه تلخ خوشگوار

بگیرد اگر حجاب بیکباره از جمال قیامت کند قیام از آنروی بی مثال

برای ظهور غیر نماید دگر مجال چو در صبح روز حشر شهنشاه ذوالجلال

زمهر رخسار شود همه مات، ذره وار

چو سرزد ز جیب غیب رخ شارق قدم در اول علی نهاد با قلم او قدم

جهان پس برون نمود سراز مکمن عدم ز عقل و ز نفس و جسم دگر لوح و هم قلم

سماوات و عرش و فرش، هوا، آب و خاک و نار

زنور ولای اوست عیان گشته این جهان در اجسام ممکنات شده روح او روان

همه اسم و اوست جسم، همه جسم و اوست جان بفرمان او زمین بود همچو آسمان

بسلطان امر اوست جهان جمله برقرار

شها ای که چون خدای نهان است ذات تو بملك وجود نیست عیان جز صفات تو

چو آیات حق بود همه بینات تو تو چون آفتاب و خلق چو ذرات مات تو

بگلزار فیض تو گلستان دهر، خار

شها خاك در گهت رسید از علو جاه بجائی که سجده اش نمایند مهر و ماه

اگر شاهباز عقل شب و روز و سال و ماه پر در هوای تو بامید خاك راه

در آخر فتد ز هجر بخاك تو شر مسار



تو از ما سوای حق بتحقیق برتری بعلم و کمال و فضل ز عالم فز و نتری
 بچرخ جلال و شان فروزنده اختری ببحر صفات حق چو ماهی شناوری
 که همچون توحوت را بود درخور، این بحار

☆ ☆ ☆

بذات تو شد عیان بعالم صفات حق چو آمد صفا ترا وجود تو ما صدق
 ز ابواب فضل تو نه افلاک یکورق ز خورشید روی تو منور رخ فلق
 چو از تار زلف تو بود روی شام، تار
 جمال منیر تو ز رخ گیر دار نقاب رود در حجاب غیب ز شرم تو آفتاب
 شبی بیند ار پری جمال ترا بخواب چو دیوانگان فتد ز عشقت به پیج و تاب
 پری دیده وار مست گهی، گاه هوشیار

تو در کوی عاشقان دمی گر گذر کنی دو صد ساله مرده را زپازنده سر کنی
 با کسیر مقدمت همه خاک زر کنی جها نرا ز خنده ای پر از نیشکر کنی
 گشائی که بیان اگر لعل خوشگوار

چو حق در جهان تنگ ندیدی مجال خویش در آئینه تو کرد مصور جمال خویش
 که اندر جمال تو بیند جمال خویش چو در حال آشنا توان دید حال خویش
 چو در روی عاشقان که بیند چهریار

خدا را براستی شها اسم اعظمی یدالله را ز فیض تو زبینه خاتمی
 بتول و رسول را تو زوج و پسر عمی صفی و خلیل را تو فرزند اکرمی
 دو سبط رسول را توئی باب تا جدار

ترا چونکه در غری «۱» مقرو مقام شد ز یمن قدوم تو چو دارا السلام شد
 ز تشریف قبله همه خاص و عام شد چو کعبه از این مقام مطاف انام شد
 که بر کعبه از شرف بسی دارد افتخار

۱- غری نام نجف اشرف است



ز عشق تو بیقرار شب و روز نه فلك ز شوق تو پاید ار بتسییح حق ملك
 دل نقد و قلب را ولای تو شد محك نه باحب و بغض تو درایمان و كفر شك
 كه از مهر و قهر توست فروزنده نور و نار

بمعنی مقدمی بر املاك از شرف بصورت مؤخری ز افلاك ماسلف
 بنسبت تو گوهری جهان جمله چون صدف صفات خدا را جهان و تو نشر و لف
 بدان لف و نشر را مرتب گه شمار

ضمیر منیر تو چو جام جهان نماست جهان مظهر ویست چو او مظهر خداست
 كه چون نور حق روان، روانش بماسواست جهان جمله پرتوی از آن چهر مه لقاست
 جهان آینه تواست، تو مرآت کردگار

ظهور خدای شد عیان از ظهور تو از این روی شد جهان منور بنور تو
 بحق کی شود قریب هر آنكوست دور تو نهان هر چه غایب است عیان در حضور تو
 كه ذاتت چو حق نهان، صفات تو آشكار

گر ایشاه از کرم به «رحمت» کنی نظر شود قلب تیره اش از این کیمیا چوزر
 بکعبه مقام عشق کند از صفا مقر ز دریای دل دهد ز آتش برون گهر
 فشاند ز لب شکر با شعار آبدار



مسمط چهارم

بهاریه



از قلم صنع باز در چمن روزگار جلوه بصد حسن و ناز کرد عروس بهار
 سرو چمن سبز پوش آمده دامادوار «۱» ز جوش گل درخروش چو چنك بلبل هزار
 سنبل شیرین صفت گشوده از زلف تار
 لاله چو فرهاد بین ز عشق حق داغدار
 زیاسمین و گل است باد صبا عطریز ز سوسن و سنبل است خاک چمن مشک خیز
 ز خنده نو بهار چشم سحاب اشک ریز گشت سایمان گل بمصر گلشن عزیز
 ناله بلبل ر بود هوش ز اهل تمیز
 چو کرد از شور عشق زمزمه داود وار
 شاخ گل اندر چمن خیمه بر افراخته ز لاله و سرو و کاج سپه به پرداخته
 ز شاخ بید و چنار تیرو کمان ساخته بدین سپاه عظیم بملك دی تاخته
 رخت بملك عدم برده و جان باخته
 کرده دی از بیم وی ز شهر هستی فرار
 بلطف شاه بهار لشکری آراسته معرکه چنك را بناز پیر آراسته

۱- سابقاً در ایران همیشه دامادها هنگام زفاف لباس سبز میپوشیدند و هم اکنون نیز در ولایات و قراء و قصبات این رسم پسندیده مرسوم است و سبز پوشیدن داماد تفال به «سبز بختی» یا «خوش بختی» داماد و عروس میباشد - متأسفانه این اوقات در شهرهای بزرگ بتقلید اروپائیان دامادها هنگام زفاف لباس غم انگیز «مشکی» که مخصوص سوگواری است میپوشند !! و بدسلیقگی خود را ثابت میکنند - آری چه خوب گفته اند :

خلق را تقلید شان بر باد داد ای دو صد لعنت بر این تقلید باد

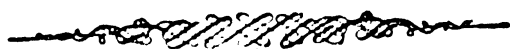


صف زده اندر چمن زهر طرف راسته لاله و سرو و سمن هم گل نوخاسته
 فزوده حسن بهار زشردی کاسته
 دیوگر یزد اگر پری شود درکنار
 چوروی زیبانکار چهره گل جلوه گر سنبل چون زلف یاربای افکنده سر
 چو عاشق داغدار لاله خونین جگر چو قامت دلبران سرو سہی را نگر
 چو چشم آهو و شان نرگس اندر نظر
 چو کیسوی مہوشان بنفشہ شد تابدار



ب - تضمین ها

۱ - تضمین غزل معروف حافظ



گوبر زنند قرعه دولت بنام ما کان آهوی رمیده شد امروز رام ما
زیباست ازدوزلف ورخش صبح و شام ما ساقی بنور باده بر افروز جام ما
مطرب بزن که کار جهان شد بکام ما
چندی است تا بمیکده خوش آرمیده ایم بر رغم شیخ خدمت ساقی گزیده ایم
از نای و چنک بانك انا الحق شنیده ایم مادر پیاله عکس رخ یار دیده ایم
ای بی خبر ز لذت شرب مدام ما
انکار شیخ شهر بمیخوارگان چراست بالله که باده نوشی ما بهتر از ریاست
میخوارگی است فسق و ریاشرك با خداست ترسم که صرفه ای نبرد روز باز خواست
نمان حلال شیخ ز آب حرام ما
چون چهره ایا ز فروزنده شد بعشق محمود شاهش ازدل و جان بنده شد بعشق
چون بخت اهل حال که فرخنده شد بعشق هرگز نمیرد آنکه دلش زنده شد بعشق
ثبت است بر جریده عالم دوام ما
گریش عاشقان شود آن سرو قد روان بادا فدای هر قدمش صد هزار جان
از قامت کبری شود عیان چندان بود کـرشمه و ناز سهی قدان
کاید بجلوه سرو صنوبر خرام ما
چون زلف او که بر گل روی چو آتش است پیوسته دل ز آتش هجران مشوش است
چون ترك مست چشم سیاهش کمانکش است مستی بچشم شاهد دل بند ما خوش است
زا نروسپرده اند بمستی ز ما م ما



گر بوئی ای نسیم ز زلفش بیاوری بالله هزار پرده ناموس بر دری
 ز نك سواد قلب ز هرآت دل بری ای باد اگر بگلشن احباب بگذری
 ز نهار عرضه کن بر جانان پیام ما

افتد بخاك پایش قد رسای سرو در باغ اگر بناز خرامد پیای سرو
 بالای او بگلشن جانم بجای سرو بگرفته همچو لاله دام در هوای سرو
 ای مرغ بخت کی شوی آخر تو رام ما؟

صدشکر زانکه داد خدایم خجسته خال^۱ کز فیض اوست تازه مرا عیش ماه و سال
 در مدح اوسزا بود از «خواجه» اینمقال در یای اخضر فلك و کشتی هلال
 هستند غرق نعمت حاجی قوام ما

بادا هماره تا که بود از فلك نشان بر کرسی جلال بعرش و قار و شان
 در باغ دل نهال دعا «رحمنا» نشان «حافظ» ز دیده دانه اشکی همی فشان
 باشد که مرغ بخت کند قصه دام ما

❖ ❖ ❖

۲- تضمین غزل دیگری از حافظ

اسیر کو ی تو ازهر دو کون آزاد است خراب عشق تو هر دل که گشت آباد است
 بنای شیرین محکم ز عشق فرهاد است بیا که قصر امل سخت سست بنیاد است
 بیار باده که ایام عمر بر باد است

هر آنکه بیخود و سرمست شد ز جام شهود فشانند دامن همت بهر چه بود و نبود
 ز لوح دل بمی عشق ز نك غیر زدود غلام همت آنم که ز یر چرخ کبود
 ز هر چه ر نك تعلق پذیرد آزاد است

بکوی میکده دوشم ز ره فتاد گذار بدیدم آنکه نشسته است زاهدی خمار

۱- خجسته خال مرحوم حاج سید مهدی کازرونی دانی آن مرحوم است که مدوح ایشان بوده است

مراز راه وفا گفت با دلی هشیار نصیحتی کنمت پند گیر و در عمل آر
 که این حدیث ز پیر طریقتم یا داست

مبند دل تو بد نیا و زو مشو دلشاد که داد ملک سلیمان و تخت جم برباد
 بهیچ شوی زمکر این عروس دست نداد مجو درستی عهد از جهان سست نهاد
 که این عجوزه عروس هزار داماد است

دلا زباده غفلت تو تا بکی در خواب چه تشنه ای تو از این آب جان بملک سرآب
 جهان و هر چه در او هست صورتی است برآب چگویمت که بمیخانه دوش مست و خراب
 سروش عالم غیمم چه مژده ها داد است

در آ بمیکده و نشاء های مستان بین بمی بشوی زدل شک و شو ز اهل یقین
 مدام طایر جان گویدت بصوت حزین که ای باند نظر شاها ز سدره نشین
 نشیمن تو نه این کنج محنت آباد است

تو مرغ کلشن جانی به بند جسم اسیر فتاده ز او ج-ه-وای خدا ز خلق بزیر
 خدایرا تو در این آشیانه جای مگیر ترا ز کنگره عرش میزنند صغیر
 ندانمت که در این دامگه چه افتاد است

بکوی میکده هر کو ز عشق پای نهاد فکند ه سر بره پیر هر چه بادا باد
 چه باشد از غم دوران ز عشق او دلشاد غم جهان مخور و پند من میر از یاد
 که این لطیفه نغم ز رهروی یاد است

بده بداده جانان بجان ز شوق رضای ز تلخ و شور بشیرین تو رو ترش منما
 چوکوهکن زغم ورنج عشق دست مخای رضا بداده بده وز جبین گره بگشای
 که بر من وتر در اختیار نگشاد است

۳- تضمین غزل دیگری از حافظ

شکر کاز موهبت حضرت ظل الهی یافت از سر حقیقت دل ما آگاهی

با کدائی دیگر عمار بود از شاهى سحر مہاتف میخانه بدولت خواهی
گفت باز آى کہ دیرینه این درگاھى

منکہ سرمست و خرابم ز شراب لاهوت چہ خبر باشد م از یخیران ناسوت
دوش گفتند مرا پردگیان خبروت همچو جم ساغر می کش کہ ز سر ملکوت
پرتو جام جهان بین دھدت آگاھى

تادل مآشده از سر حقیقت آگاھ سرفکنده بسرکوی خرابات براھ
شدہ از ہمت شاہانہ گداى درگاھ با گدايان در میکہ ایسا لک راھ
با ادب باش گراز سر خدا آگاھى

ہمہ در آتش عشقش چو سمندر باشند پای برخاک ولی افسر ہر سر باشند
فارغ از جام جم و ملک سکندر باشند بر در میکہ رند ان قلندر باشند
کہ ستانند و دھند افسر شاہنشاھى

جملہ دیوانہ آن چہرہ خورشید نمای بستہ طرہ آن سلسلہ عنبر ساي
خاکشان فرش تن خاکى و دل عرش خدای خشت زیر سر و بر تارک ہفت اختر پای
دست قدرت نگر و حشمت صاحب جاھى

بسرکوی خرابات دلا کن منزل بندہ فقر شو و بند علایق بگسل
تا پس از رنج شود گنج مرادت حاصل اگر ت سلطنت فقر ببخشند ایدل
کمتر ین ملک تو از ماہ بود تا ماھى



ج- غزلیات

هر که آموخت چومن شیوه شیدائی را
 هر که نوشید چومن ازلب او آب حیات
 گاه درصومعه جا گیرم و گه میخانه
 علم و دانش چه کنی؟ خیز بمیخانه رویم
 نیست ما را بسرکوی تو جز عجز و نیاز
 سر ما و قدم دوست که با خاک رهش
 آتش عشق تو افتاد چو در خرمن جان
 ای که از غایت پیدائی ذاتی پنهان
 کن خراب از می مینای محبت جا نم
 آنچنانم بخیال تو بخلوت دلشاد
 رخ زیبای تو با تیغ دو ابرو بگرفت
 ساحت عالم کثرت بدو چشم تناک است
 آنکه ازدیدن رخسار تو شد کور ندید

زد چو مجنون بکمر دامن رسوائی را
 داد بر باد فنا این منی و مائی را
 تا بینم مگر آنشا هد هرجائی را
 تا بشوئیم ز می دفتر دانائی را
 چه کند عاشق دلخسته توانائی را
 شماریم بهیچ افسر دارائی را
 سوختی مزرعه صبر و شکبائی را
 نیست جز عشق تو پنهانی و پیدائی را
 تا که ویران کنم این گنبد مینائی را
 که ندارم بدل ایجان غم تنهائی را
 ایشه حسن همه کشور زیبائی را
 تا بدیدم سعه عالم یکتائی را
 در همه ملک جهان حاصل بینائی را

لب شیرین تو آموخت به «رحمت» شب و روز

همچو طوطی بدو صد شور شکر خائی را

صیقلی شد چو ز انوار رخت سینه ما
 سردیبا چه هستی شنو از ما که بود
 صد ف بحر وجودیم عجب نیست اگر
 ما که دردی کش میخانه عشقیم چه باک
 آنچنانیم شب و روز ز عشقت سرمست

عکس رخسار تو افتاد در آئینه ما
 لوح محفوظ حقایق بجهان سینه ما
 پر شد از گوهر اسرار تو گنجینه ما
 گر رود رهن می این خرقة پشمینه ما
 که نباشد خبر از شنبه و آدینه ما

زاهد! با تو بجنگیم و سر صالحي نیست که ز دل می نرود تا ابد این کینه ما

«رحمت» دوش بسر منزل معشوق شدیم

کا شکی صبح نگشتی شب دوشینه ما

دل هشیار که سرمست رخ جانان است	فارغ از هر دو جهان بلکه ز جسم و جان است «۱»
داده از آتش عشقش تن خاکی بر باد	که بجان تشنه آبی ز لب جانان است
ترسم از خاک رهش گرد بدامان نرسد	ورنه هم خاک شدن در ره او آسان است
خاک شو در قدم دوست «۲» که دستت گیرد	گر ترا آرزوی سایه آن دامن است
مستی عشق چنان برده دلم را از دست	که مرا هیچ نه پروای سروسامان است
دل شیدای مرا ننگ ز بد نامی نیست	غرق دریای فنا را چه غم از طوفان است
چون زنان از غم سختی جهان ناله مکن	در ره عشق بلاکش که ره مردان است
خدمت خلق بود طاعت مردان خدا	هر که از جان کشد این بار گران مرد، آن است
شود از گنج بقایت دل و جان معمور	گر ز سیلاب فنا خانه تن ویران است
گوبشاهان جهان از من مسکین که مرا	دولت فقر به از مملکت شاهان است
سر ما خاک در میکند از همت خلق	کیمیائی است که صد گنج در او پنهان است
بسر سفره دوان پی نانی نرویم	کاسمان سفره و خورشید چو قرص نان است
منت از چرخ چو دوان پی دوان نکشم	که مرا دیده و دل مخزن آب و نان است
عاشقان را غم روزی نبود زانکه مدام	قوت جانیشان می یاقوت لب جانان است
گرچه سیاح جهان است دل ما لیکن	مانده عاجز بره عشق که بی پایان است

«رحمت» از دایره عشق تو چون پای کشد ؟

که چوپرگار در این دایره سرگردان است

ریزی اگر خون ما بتیر نگاهت	ریز که در شرع عشق نیست گناهت
از لب شیرین حیات بخش دلم را	ایکه مرا کشته ای بتیر نگاهت

۱- نسخه دیگر: مرده هر دو جهان است ، چه زنده جان است ۲- نسخه دیگر : یار

خیز و بصد ناز بر سرم قدمی نه تا سرخویش افکنم چو خاک بر اهت
بر دل آشفته رحم کن که اسیر است همچو غریبان بشام زلف سیاهت

☆ ☆ ☆

رخ زیبای تو در زلف پریشان تاچند؟ آخر از دیده ما روی تو پنهان تا چند «۱»
مهر رخساره نهان کرده ای، ای صبح وصال عاشقان منتظر اندر شب هجران تا چند؟
غیر عشق تو چه باشد گنه یوسف دل خود گرفتار در این گوشه زندان تاچند؟
بنما چهره که سر در قدمت اندازیم منتظر بر کف اخلاص، سرو جان تاچند؟
تا بکی بر مه رخ زلف پریشان داری حال جمعیت ما از تو پریشان تاچند؟
آخر ای کعبه مقصود با مید وصال دل سرگشته بهر کوه و بیا بان تاچند؟ «۲»
روی معشوق ندیدیم و بمردیم ز هجر زندگی کردن ما با غم هجران تاچند؟
ما همه تشنه دیدار ولبت آب حیات تشنه ماندن بلب چشمه حیوان تاچند؟

ای طیب دل بیمار علاجی بنما

درد ماندن تو اندر پی در مان تاچند؟

بدلم بجز هوای تو دیگر هوس نباشد که بدلبری و خوبی چو تو هیچکس نباشد
چه غم از عشق روی تو ز خویشتن گذشتم که بغیر جانفشانی بدلم هوس نباشد
بسرم گذر کن ایدوست که جان دهم بیایت

چکنم که غیر جانیم بدسترس نباشد

زند بتیرم اگر آند و نرگس مستش بدل نشانم و میبوسم از وفا دستش
بدور جادوی چشمش مجو دیگر هشیار که برده هوش جهانی دو چشم سرمستش

☆ ☆ ☆

۱ - این غزل با استقبال غزل معروف شیخ سعدی که بدین مطلع است می باشد (از بدایع)

آخر ای سنگدل سیم ز نهدان تاچند تو ز ما فارغ و ما از تو پریشان تاچند؟

۲ - این بیت در نسخه دیگر به شکل زیر ثبت شده است :

در طلب عمر بیابان شده ای کعبه - ن دل سرگشته در این کوه و بیابان تاچند؟

ایدل زخلق کن گذری سوی اهل حال تاکی اسیرم در سه و پخت و قیل و قال
 آنچه حاصل آیدت از درس صرف و نحو یا از اصول و فقه و بیان ، حکمت و رجال
 نر منطقت بیان شد میزان علم غیب نر حکمتت عیان شد اسرار اهل حال
 نه از بیان بدیع معانی شد پدید نه از اصول و فقه تو افزود در کمال
 همان ایدلا بمدرسه عشق شو مقیم تا بشنوی دقایق توحید ز اهل حال

پا کیزه کن سراچه جانرا از این نقوش

و از لوح سینه شوی سوید ای هر خیال

در آید از شبی آنمهر و ش زدرم در آفتاب رخس دزه و ار جان سپرم^۱
 بر آستانه میخانه سر فکنده مدام بدان امید که سرمست پناه بد بصرم
 اگر چه چشم مرا تاب آفتاب تو نیست ولی بغیر جمال تو نیست در نظرم
 ز آب دیده بشویم سواد مردم چشم ز تن غبار شود پاک آینه بصرم
 نه آنچنان شده ام محو مهرماه رخت که پیش چشم کند جلوه شمس یا قمرم
 چه جای اشک دیگر کاز شراب آتش عشق ز آب خشک فتاده است عین چشم ترم
 برفت ز آتش عشق تو خاک من بر باد چنانکه محو شد از نقشه جهان اثرم
 ز چشم مست خود احوال مست عشق پیرس که سالهاست من از حال خویش بیخبرم
 چو با شراب لب خوش بود کباب جگر کباب ز آتش عشقت بین دل و جگر م

بخاک پای تو کان سر که میکشم بردوش

بدان امید که با جان بمقدمت سپرم

بگذار تا که زلف ترا موبمو کنم شاید سراغ گمشده دل را از او کنم
 در دست من نه آنخم گیسوی تا بدار تا مغز جان ز نکبت او مشکبو کنم
 از تیغ ابرویت چو دلم را شکافتی بگذار تا ز غمزه ات او را رفو کنم

۱ - این غزل با استقبال غزل معروف شیخ سعدی که بدین مطلع است میباشد (از طبیات)

يك امشبى كه در آغوش شاهد شكرم گرم چو عود بر آتش نهند غم نخورم

گر دل کثیف شد ز غبار هوی چه باك
بسا شد ز آب میكده اش شستشو كنم

نبود مرا ز هردو جهان جز هوای تو
بار گران بدوش ندا رم بجز سری
برخویش بسته ام درد را، چه جای غیر
آب حیات کی طلبد از سر آب، خضر
از آفتاب روی تو بیناست چشم من
از آب دیده زك سوادش زدوده ام
یگانه ام ز خویش ولی آشنای تو
آنهم بیاد آنكه فشانم بیای تو
كاند ر سرای دل نبود غیر جای تو
آن دل كه داد جان بره خاکپای تو
كو راست دیده ایكه به بیند سوای تو
تا پاك باشد آینه رخ نمای تو
عالم تمام آینه دارد ولی چه سود

كش نیست تاب جلو بی منتهای تو

تیر اگر بدل زند غمزه چشم مست او
جان سپرم بیای او، سرفكنم بجان ودل
همچو سپهر سربلند آمده بنده درش
نیست دهائیش دیگر تا ابد از كمنده عشق
گردل ماشكسته شد در خم گیسویش چه غم
پای كشان بسر روم بوسه زنم بدست او
تیغ زابرو ار كشد هندوی نیم مست او
آری سربلند شد، گشت چو خاك پست او
آن دل كامد از ازل از جان پای بست او
كامده هردر ستیم از اثر شكست او

از می عشق صوفیم داد صفا حریم دل

یافت بكعبه خوش مقام ایندلق پرست او



د - اشعار متفرقه

وقتی مرحوم شیخ محمد حسین سعادت که یکی از دانشمندان معروف بود بشیراز آمد لذا مرحوم حجة الاسلام آیت الله آقای آقا سید علی کازرونی این رباعی را باین مناسبت سرودند :

اقبال بما دو باره دمساز آمد	اندر تن ما روح روان باز آمد
صبح همه اهل فارس گردید بخیر	خورشید «سعادت» چو بشیراز آمد
☆	☆

سالی مرحوم نصیر الملک پوستینی برای آن مرحوم فرستاده است و لذا این دو رباعی را سروده است :

از سردی دی ناله کنان چون بلبل	افسرده چو در فصل خزان ، شاخه گل
صد شکر که از لطف نصیر الملکی	آ سود تنم ز پوستین کما بل
ایضا	

هر چند که پوستین بود راحت تن	هم نقد وظیفه ، راحت جان و بدن
ناچار چو هر که را بود جان و تنی	هم راحت جان خواهد و هم راحت تن
☆	☆

این اشعار را بمناسبت مشروطیت و تشکیل انجمن اسلامی سروده است :

هر که در دایره انجمن اسلامی	بنشست از دل و جان رست زهر بدنامی
شد بمعنی ز خواص ارچه بصورت عامی	از خم دهر پس از تلخی زهر آشامی
خورد از جام حنان شربت شیرین کامی	

ای خوش آن دل که پس از ظلم می عدل چشید	رست از ذلت هر کفر و باسلام رسید
---------------------------------------	---------------------------------

☆

هر دل آزاد ز سنگینی استبداد است	سرو آسا بجهان از همه بار آزاد است
---------------------------------	-----------------------------------

از غم ظلم رها گشت و ز عدل او شاد است زانکه از عدل خرابی جهان آباد است

حافظ ارض و سما عدل قوی بنیاد است

چون قیام ارضین است و سماوات بعدل انتظام حد دین است و سیاسات بعدل



حق چو از عدل بیا راست همه عالم را هم ز تعدیل قوی جان و تن آدم را

او چه سمع و بصر و لمس، چه ذوق و شم را او مساوی بهم آمیخت چه شه و دوسم را

ایضاً او راست

از صد سخن استاد یک حرف مرایا داد است ویران نشود خانه تا می کده آباد است

نادل که توان بردن، تا جان که توان دادن؟ دل بردن و جان دادن این هر دو خدا داد است

قصیده چماقیه

مرحوم آقاسید علی قصیده‌ای داشته است بنام «چماقیه» که در لباس طنز و طعنت از

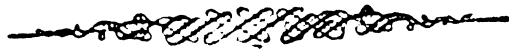
چماق برخی ملانماها انتقاد کرده است متأسفانه با کوشش زیادی که بعمل آمد

جز همین یک بیت از قصیده مزبور چیزی بدست نیامد:

بهوش باش که صید چماقیان نشوی که بس عظیم بود دام و دانه های چماقی



(اشعار عربی)



هذه قصيدة العاليه المشتملة على بيان مراتب التوحيد و كیفیته الایجاد و صدور الكثرة
عن الوحده و مدح المولى الاعظم الرسول المكرم صلى الله عليه و آله و نعت ولى الله
الاكرم العلى العالى الاعلى عليه صلوات الله المالك الابهى

مسمط عربی

در توحید و نعت حضرت رسول صلی الله علیه و آله و منقبت حضرت
امیرالمؤمنین علیه السلام

الحق كنز بدا فى غيب مكنون	خفية ذاته فى سر مخزون
منزها خاليا عن شوب تلوين	لا وصفه صار مو صوفاً بتبين
ولا اسمه كان مو سوماً بتبيان	
فالحق كان بلا كون لا شياء	من دون او صافه العليا و اسماء
مستورة الذات فى استار اخفاء	من غير خلق و ابداع و انشاء

۱- لا اسمه كان مو سوماً بتبين	لا وصفه صار مو صوفاً بتبيان (نسخه)
-------------------------------	------------------------------------



بلا ظهور ولا روح واكوان

كانت هويته قبل الهويات
ذات ابتهاج بها فوق ابتهاجات
اذ شاهدت ذاته للذات بالذات
من دون مجلى كذا من غير مرات

الا الحقيقة ذات العز والشان

لما رأى ذاته مشكوة انوار
قد استحبت بها في غيب اضمار
فشاء ابداءها حبا لاظهار
اذ حب شيئي طوى في حبا ثار

والكشف، ساعده طبقا لبرهان

(١١) فقد تجلى بالاسماء الهية
(٢) بجلوة في مقام الجمع غيبية
منها ثبوتيه والبعض سلبيه
لها مظاهر اعيان شهادية

عقل ونفس وانسان وحيوان

اذ كل اسم كمال والكمال له
مزيد عشق لما في العين يظهر

١ - با سماء : نسخه ٢ - من : نسخه

ان تد ر معنی الکمال لست تنکره

بَلْ لَيْسَ شَيْئِي كَمَا لَ الْحَقِّ يَفْقَدُ •

حتى التجلى لاسراروا اعلان

فِشَاءِ اِنْ يَتَجَلَّى الْحَقُّ بِالْجُودِ

فِي كُلِّ عَيْنٍ بَتْنَزِيلٍ وَتَصْعِيدٍ

وَقَدْ رَأَىٰ وَجْهَهُ فِي كُلِّ مَوْجٍ

١ - ١٥ - ٢٠٠٥ - ١٣
فقال اسمائه الحسنی بمقصود

من الظهورات في مرآت اعيان

قد ابتدی الامر فی ابداع ارواح

قدسية ذات اشراق واسناح ١٠ ١٠ ١٠

ثم النفوس التي شدت بها شباح

ثم البرازخ والاجسام بالداحي

حتى انتهى الفيض لاستعداد ارکان

سبحان من اوجد الاشياء من العدم

لَعَالَمِ النُّورِ أَبْدَاها مِنَ الظُّلُمِ

قد ابدی قبل الاستحقاق با انعم

ارض الحدود انجلت من شارق القدم

كما انجلى الليل من اشراق نيران

۱۰۰
۱- اسناج - یمن ها وبرکت ها

أبدى الجمال فيا بشرى لعشاق

شمس الحقيقة قدبانت بأشراق

نور الوجود سرى في كل آفاق

بل ليس في البين إلا وجهه الباقي

و ما سوى ذاته في ذاته فان

فالكل في بحر نور العشق مغمور

من خمر عشق جمال الله مغمور

تسييحهم عند اهل الكشف مشهور

لكنه عن ذوى الاوهام مستور

لاغر و في ستره عن عين عميان

اذهم كالانعام في لا ادراك والفعل

بلهم اضل سبيلا عند ذى العقل

لانهم ضيعوا من فطرة الاصل

واستسفلوا في جحيم البعد والجهل

من ذاك قد خلد وا في نار حرمان

لكنه ليس من ظلم ولا جبر

من الاله العلى عن وصمة الضير

وكيف، يظلم محض الجود والخير

بل الهدايته كالا غواء لدى الخير

علماً و عينا من استعداد اعيان

ليس اختلافاته في الحكم من اثر
كى يقبل الجعل والانشاء فلا تجر

بل ذاته تقتضيها عند ذى نظر
قد كان يعرف سر الحكم والقدر

بكشف حق او استدلال برهان

والحق في كثرة الاعيان اذ ظهرا
و نور رحمته في العالمين سرى

فوجه الاحدى الذات ما كثيرا
لكن كما شاهد الاعيان شاء يرى

وجه الحقيقة في مرآت انسان

فالله انشاء في حضرة الجمع
ذا نشأتين حوى للوضع والرفع

كى كان مظهر اسم الله في الوضع
وقد تطابق حكم العقل والشرع

في انه عين فخر الانس والجان

محمد صاحب الايات والسنن
و خاتم الانبياء في السر والبطن (١)

١- والعلن (نسخه)

على مفاتيح غيب الله مؤتمن
غوث الخلايق في الحد ثان و الفتن

مظهر الارض عن ارجاس او ثان

بدء الوجودات في علم و ايجاد
اصل الحقائق في غيب و اشهاد

ماء الحيو لا رواح و اجساد
غوث الرشاد لا قطاب و اوتاد

فصل الخطاب لذي حق و بطلان

اصل به شيدت اركان توحيد
فرع به ينعت ائمار تفريد

شمس بها استشرقت افلاك تمجيد
احيي به رسم تسبيح و تحميد

في شرعه ظهرت اسرار اعيان

من كان ناموسه ختم النواميس
لكونها ذات تشریف و تنفيس

اذ كان جامع تشبيه و تقديس
فتلك اجمعها مثل الجواسيس

تقدمت نشرات تشریف سلطان



مكارم الدين والاخلاق والشراف

تمت ببعثة قصوى الكمال وفي

كتابه صفوة الاديان والصحف

اذ كان مستظراً للمسلك الحنفى

فدينه قد بدى نسخاً لاديان

فنازه مظهر الاسماء اجمعها

لانها مظهر اسم الله مجمعها

كما المظاهر مبداها كمقطعيها

منها اليها باذن الله صانعها

لانها غاية فى خلق الكوان

من نوره اقتبس الارواح والمثل

من فيضه اقتنص الاقطاب والرسل

ومن طريقته المثلى هدى السبل

ومن مكارمه العليا ذرى الخصل

له مراتب عليا ذات افنان

لقد على ليلة المعراج ثم دنى

بقاب قوسين قرب الحق او ادنى

فالفىض عاد الى الفيض واقتربنا

بحيث هو فى جمال الله كادفى

لو لم يكن برزخ من سترامكان

لَوْلَا مَا خَلَقْتَ شَمْسٍ وَلَا فَلَكَ

لَوْلَا مَا ظَهَرَتْ نَفْسٌ وَلَا مَلِكٌ

لَوْلَا فِي مَسْلِكَ التَّوْحِيدِ مَا سَلَكَوا

لَوْلَا فِي ظِلْمَاتِ الْغَيِّ قَدْ هَلَكُوا

لَوْلَا قَدْ غَرِقُوا فِي بَحْرِ خِذْلَانِ

بِهِ رُسُومٌ حُدُودًا اللَّهُ قَدْ رَسَمَتْ
مِنَاهِجَ الصِّدْقِ وَالْإِخْلَاصِ قَدْ عَلِمَتْ

مِبَانِي الْكُفْرِ وَالْإِحَادِ قَدْ هَدَمَتْ
إِلَيْهِ سُلْسِلَةُ الْإِهْدَاءِ قَدْ خَتَمَتْ

كَخَتَمِ دَائِرَةِ الْإِغْوَاءِ بِشَيْطَانِ

كَمَا الْعِنَايَةُ تَقْضِي بَعْثَةَ الرِّسْلِ
لِذَا لَنَبِي رَسُولِ اللَّهِ لَمْ يَزَلْ

كَذَا الْوَلَايَةُ فِي الْإِدْوَارِ وَالِدُ الْوَلِ
جَهْدًا يَنْصُبُ أَمِيرَ الْمُؤْمِنِينَ عَلِي

يَوْمَ الْغَدِيرِ بِأَمْرِ اللَّهِ سُبْحَانَ

فَإِ لِيَوْمِ اكْمَلِ دِينَ الْخَلْقِ تَكْمِيلًا

وَزَادَ فِي مِلَّةِ الْإِسْلَامِ تَبْجِيلًا

يَنْصُبُ أَرْفَعَ خَلْقِ اللَّهِ تَعْجِيلًا

اللَّهُ فَضْلُهُ فِي الدِّينِ تَفْضِيلًا

عَلَى الْإِخْلَاقِ مِنْ أَنْسٍ وَمِنْ جَانِ



وصي خير الوري في السر والجهر
خليفة الله هو في الخلق والامر

شمس الجلال سماء المجد والفجر
الله ذا كره بالمدح في الذكر

كما يبلينه آيات قران

له مع الله حال في ذرى الانس
ليست لنفس ولا للروح ذى القدس

في مقعد الصديق بعد المحق والطمس
يسير في فلك التوحيد كالشمس

فهاق كل الوري في العز والشان

تنزهت ذاته العليا عن الشين
واستكملت في العلى من خلع نعلين

بل لو شهدت الوري من ثاقب العين
لما ترى كاملا الاله في الين

اذ كله زشحة من بحر القان

حلال مشكل احكام وتنزيل
كشاف معضل آيات وتأويل

سر الوجود باجمال وتفصيل
بحكمه امر تغيير وتبديل

في الكون مثل زيادات ونقصان

واستشهرت شهرة البيضا فضا ئله

هو الذي بالعلي بانت دلائله (١)

اذ ليس ينفد بالا حسان نائله

ولا يخيب في الا فاق سائله

بل اغرق الكل في داما، احسان

فاقت كراماته عن فهم اوهام

جلت مقاماته عن درك افهام

بسيفه رفعت رايات اسلام

بجهده نشرت اثار احكام

برفعه نصبت اعلام ايمان

اصل السماحة والاحسان والهم

سر الوجود ملاذ الجود والكرم

للخير موج بحر غير منصرم

للدن جبل متين غير منقصم

للخير والشر حقاً خير ميزان

في لجة الصديق للارواح يسريها

سفينة الحق بسم الله مجريها

فتلك نفس تقفها ذراريتها

طراً الى حضرة الرحمن باريتها

١- هو الامام الذي بانت دلائله (نسخه)

کي تهتد والدي اقليم سلطان (۱)

به نجا آدم من سخط جبار
و بردت للخليل جمرة النار

كذا الكايم نجا من كيد سحر
و روح روح بدا من نوره الساري

وانقذ النوح من امواج طوفان

بل النيون سر آمنه قد حازوا
كل السعادات في الدارين وامتازوا

عن الاخلايق طرا حيشما اجتازوا
على الصراط الحقيقي ثم قد فازوا

بجنة الذات واستيناس رضوان

شمس تشعشع منها عالم النور
بدر تلالا في ظلمات ديجور

هو الذي نوره في ساحة الطور
بدي فغنى بها نغمات منصور

(۲)

فخر مصطعقاً موسى بن عمران

۱- کي تهتد والدي اقليم سلطان (نسخه)

(۲) في صغقه (نسخه)

لَوْلَا مَا بَانَ أَرْوَاحٌ وَأَمَلَاكَ

لَوْلَا مَا كَانَ أَرْكَانٌ وَأَفْلَاكَ

لَوْلَا لَمْ يَبْدِ لِلْأَفْهَامِ ادْرَاكَ

لَوْلَا لَمْ يَكِ لِلتَّوْحِيدِ سَلَاكَ

لَوْلَا لَمْ يَقْتَرِنْ قَلْبٌ بِإِيقَانٍ

لَوْلَا مَا اهْتَدَتْ الْأَقْوَامُ وَالشَّيْعُ

لَوْلَا مَا زَالَتْ الْأَهْوَاءُ وَالْبَدْعُ

لَوْلَا فِي ظُلُمَاتِ الشَّرْكِ قَدْ جَدَعُوا

لَوْلَا مِنْ مَسْرَحِ التَّوْحِيدِ مَا انْتَفَعُوا

لَوْلَا مَا ظَهَرَتْ آيَاتُ رَحْمَنِ

تَبَا لِقَوْمٍ تَعَدُّوا عَنْهُ عَمِيَانَاً

وَتَابَعُوا لِلْهَوَى وَالْوَهْمِ شَيْطَانَا

وَأَنْكَرُوا بِالْخِيَالِيَّاتِ بَرَهَانَا

وَأَسْتَرْجَحُوا بِمَتَاعِ الْكَفْرِ خَسْرَانَا

وَجَا حُدَّوَا الْحَقَّ فِي تَصْدِيقِ بَطْلَانِ

يَا صَاحِبَ الْجُودِ هَادِي كُلِّ مُوجُودٍ

اغْثِ مَوَالِيكَ حَقّاً يَوْمَ مَوْعُودٍ

حَتَّى يَرَوْا بَعْدَ مَوْتٍ وَجْهَ مَقْصُودٍ

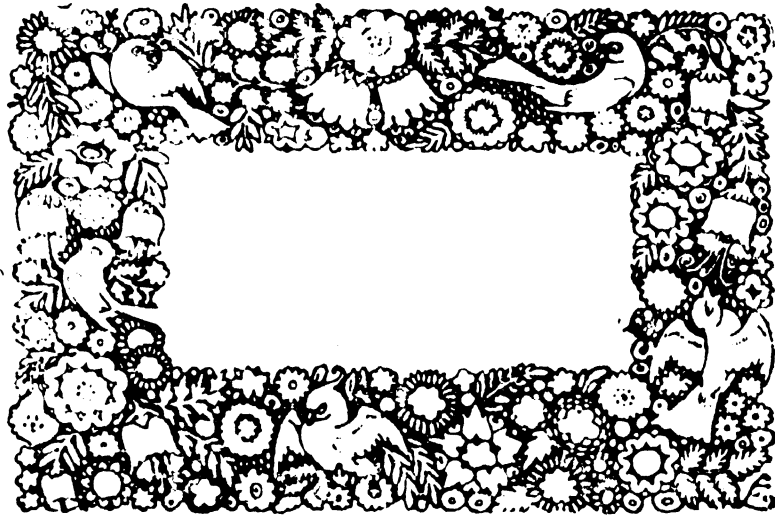
لَا سِوَمَا خَالِي الْمَهْدِيِّ (١) ذِي الْجُودِ

١- مقصود خل شاعر مرحوم حاج سيد مهدي كازروني است

من بالسجاء عن الاموال اعناني

فبارك الله دنياه واخراة
ادامه في سرير العزاعلاه
واكرم الله في الدارين مشواه
ويجمع الله ايانا واياه

في تحت راية مولى الانس والجان



عین عباراتیکه فقید سعید بخط خود در آغاز این قصیده نوشته است نقل می‌گردد .
 طبق این عبارات معلوم میشود که قصد داشته قصیده خود را در « معرفت نفس و درجات
 آن و ولایت و شتون آن و مدح قطب دائره امکان حضرت صاحب الزمان عجل الله فرجه »
 تنظیم و تکمیل نماید ولی متأسفانه موفق نشده است و فقط همین مقدار قصیده را
 ساخته است .



هذه قصيدة غراء في بيان النفس ودرجاتها والولاية وشؤونها ومدح مولينا
 صاحب الزمان صلوات الله عليه - رب وفقني لاتمامها على احسن النظام وابلغ الترتيب و
 الانتظام بحق محمد وآله سادات الكرام عليهم صلوات الله الملك العلام



النفس روح سرى في عالم الجسم	و آية الله هو في الذات والاسم
ولا يحد لذا بالحد والرسم	اذ ليس يحصر في نوع ولا قسم

لها شتون بارواح واكوان

تسرى بباطنها في عالم الامر	تجرى بظاهرها في نشأة الجهر
بالجسم في زمن بالروح في الدهر	تشأنت بشئون اللطف والقهر



على قواها بتسخير واحسان

تشأنت منه في ارض الشؤنات

تنزهت من قواها في سما الذات

من البدن والقوى مثل الزجالات

فالنفس مصباحاً تجلو بمشكواة

على اختلاف باصناف والوان

بالسمع قد ظهرت في جملة البدن

في العين قرّة ابصار والاذن

من الانوف بدت وبالذوق في الوطن

باللمس قد برزت وبالشم في الثخن

من اللسان استكنت عند ابدان

كما تسمى لذى الجزئى بالوهم

عقل اذا ادرك الكلى بالفهم

بالفصل والخلط (١) عند الفكر قديم (٢)

بصورة في الخيال كان ذا سهم

لها المراتب جما ذات افنان

والجمع منفرداً في الرتبة الدنيا

والكل متحد في ذاته العليا

فِي الْمَشْهَدِ الْبَاطِنِيِّ وَالْمَقْصِدِ الْإِسْنِيِّ

فِي الْعِلْمِ وَالْعَيْنِ تَفَقُّوا رَبِّهَا الْأَعْلَى

لَا نَهَا مَظْهَرَ اللَّهِ سُبْحَانَ

مَعَ كَوْنِهَا فِي ذَرَى النَّفْسِ الْإِلَهِيَةِ

تَنْزَلَاتٍ بِحَضِيضَاتِ (١) الْإِنْبَاتِيَةِ

بِالذَّاتِ الْعُلَوِيَّةِ وَالْوَصْفِ سُفْلِيَةِ

بِالطَّبْعِ جَسْمِيَّةِ وَالنَّفْسِ رُوحِيَةِ

بِرُوحِهِ قَدْ عَلَى (٢) فِي طَبْعَةِ دَانِ

فِرُوحِهِ الْبَاطِنِيِّ يَحْكِي خِفَا الْذَّاتِ

وَوَجْهِهِ الظَّاهِرِيِّ يَجْلُو لَايَاتِ

هُوِيَةِ النَّفْسِ مِنْ بَيْنِ الْهُوِيَّاتِ

لِذَّاتِ حَقِّ وَالْأَسْمَاءِ خَيْرِ مَرَاتِ

فِيهَا قَدْ انْعَكَسَتْ آثَارُ رَحْمَنِ

حَقِيقَةِ النَّفْسِ لَا تَعْرِفُ كِبَارِهَا

وَكَيْفَ لَا وَهِيَ لَا تَحْصِي (٣) مَجْرِيهَا

وَلَا تَحَاطُّ بِالْأَفْهَامِ مَجَازِهَا

وَلَا تَنَاطُّ بِالْأَوْهَامِ طَوَارِهَا

١- بِالْحَضِيضَاتِ صَحِيحٌ اسْت

٢- قَدْ عَلَا صَحِيحٌ اسْت

٣- بِسْمِ اللَّهِ مَجْرِيهَا وَمَرْسَاهَا

فِي كُلِّ اِنْ لَهَا شَانٍ مِنْ الشَّانِ

تَطْيِرُ فِي عَالَمِ الْاَرْوَاحِ مَعَ مَلِكِ (١) ذَاتِ الْجَنَاحِيْنَ مِنْ عِلْمٍ وَمِنْ مَلِكِ (٢)

بِحِكْمَةٍ مِنْ حَكِيْمٍ قَادِرٍ مَلِكٍ تَسَاقَطَتْ رِيشُهَا مِنْ عِنْدِ مَنْسَلِكٍ

فِي سِجْنِ هَاوِيَةِ الدُّنْيَا بِسِجَانِ

لِعَالَمِ الطَّبْعِ بِالْعَصِيَانِ اِنْ نَزَلَتْ لَكِنْ لِعَالَمِهَا بِالتَّوْبَةِ اِنْ تَحَلَّتْ

قَلْنَا اِهْبَطُوا بَعْضُكُمْ تَصْدِيقَ مَا فَعَلْتُمْ لِاَلَّا تَحَالِ اجْتِبَاهُ بَعْدَ تَابِ دَلَّتْ (٣)

قَوْسًا (٤) النَّزُولِ الصُّعُودِ ثُمَّ مِنْ دَانِ

فَاَلْنَفْسُ اِنْ كَمَلَتْ بِالْعِلْمِ وَالْعَمَلِ مِنْ الْمَعَارِفِ وَالتَّكْمِيلِ الْمَخْصَلِ

تَرْقَى اِلَى عَالَمِ الْاَسْمَاءِ وَالْمَثَلِ تَلِي الْوَلَايَةَ فِي الْاَدْوَارِ وَالِدَوْلِ

(١) ملك اینجا بمعنی فرشته است (٢) ملك اینجا بمعنی مالک و حفظ قوی است

٣- اشاره است باین آیه: فَعَصَى آدَمُ رَبَّهُ ثُمَّ اجْتَبَاهُ فَتَابَ عَلَيْهِ.

٤- قوس النزول الصعود صحیح بنظر میرسد

كُذِّبَ الْخِلَافَةُ فِي الدُّنْيَا لِسُلْطَانٍ

بِكَامِلِ النَّفْسِ الْإِنْسَانِيَةِ اللَّهُ
قَدْ بَانَ فِي صُورَةِ الْإِفَاقِ مَعْنَاهُ
لَا نَهَا مَنْتَهَى الْخَلْقِ وَ مَبْدَاهُ
وَالْحَقُّ فِيهِ تَجَلَّى وَ هُوَ مَجْلَاهُ

وَبُوْجْهِهِ الدَّائِمِي مِرَاتِ انْشَانِ

بِالْعَكْسِ اِنْ نَقَصْتَ بِالْجَهْلِ وَالشَّيْنِ
مَطْبُوعَةُ بِطْبَاعِ النِّقْصِ وَالرِّينِ
مَشْفُوعَةُ بَارِزِ الْوَجْهِ الْمَكْرِ وَالْمِينِ
مَحْجُوبَةُ مِنْ جَمَالِ الْغَيْبِ بِالْعَيْنِ

مُسْتَوْرَةٌ الْذَاتِ فِي اسْتَارِ امْكَانِ

حَقِيقَةُ ذَاتِ السَّمَاءِ الْإِلَهِيَّةِ
مَعَ الطَّبَاطِبِ وَالْأَجْسَامِ سَفَلِيَّةِ
بِالذَّاتِ فِي عَالَمِ الْإِرْوَاحِ عَقْلِيَّةِ
بِالْفِعْلِ فِي نَشَاةِ الْإِشْبَاحِ نَفْسِيَّةِ

لَهَا مِرَاتِبٌ عَلِيَا ذَاتِ افْنَانِ

بِالْعَقْلِ وَالْوَهْمِ وَالتَّخْيِيلِ وَالْحِسِّ
بِالسَّمْعِ وَالدُّوْقِ وَالْإِبْصَارِ وَاللَّمْسِ
فِي نَوْرِهَا قَدْ فَنَتْ بِالْمَحَقِّ وَالطَّمْسِ
فِي الْمِرَاتِي وَذَاتِ النَّفْسِ كَالشَّمْسِ

إذا تجلت بـقهارية الشان

فبعد ما استكملت في الروح والطبع تشبعت بصفات الخنس السبع

تصرفت بعد بالاعطاء والمتع خلافة للعلي في الوضع والرفع

هذي نفوس الوري طراً باحسان

فالنفس كانت من الارواح والامر بالحكمة احتبست في الطبع بالزجر

تشاق موطنها الاصلى في السر وان تصفد بالاصفا دفي البحر

يا ليتها انطلقت من قيد سبحان



دوازده امام

دوازده امام مشتمل بر معارف و ماده تاریخ مرحمت پناه جنت مکان حضرت
«مجدالاشراف» قطب سلسله جلیله ذهییه

صلی الاله علی سلطان اعراف

نبینا المصطفی المختار فی الرسل

ثم السلام علی نور الجلی علی (ع)

ثم السلام علی مشکوة انوار

کذا علی المجتبی السید الحسن

ثم الحسین الشہید رأس عشاق

و بعده السید السجاد حیث سری

و بعده باقر للعلم اذ کشفنا

و بعده صادق بالحق اذ نطقنا

عنقاء عرش العلی فی قلة القاف

مرأت حق باسما و اوصاف

ولی حق بامر النون و الکاف

ام الائمة هم سادات اشراف

مرات شمس الجمال قلبه الصافی

وفی بعد الحیب حبه الوافی

فی قید عشق الحیب بنخوا طراف

در الحقیقة عن استار اصدا ف

صدقا با حکما مشرع الله کشاف

و بعد الكاظم الكشاف بالحق

ثم الرضا و تجلى على الرضايته

ثم الجواد الذي قد جاد مشتاقاً

ثم النقي الزكي والعسكري هما

و بعده القائم المهدي هادي

لهفي على كامل قد فارق الدنيا

فقلت اذ سألو عن عام رحلته

في كشف آياته تفسيره الصافي

في قلبه فانجلى في عهد الوافي

بنفسه في سبيل الله بالشافى

قطبا سما العلى في عرشه الطافي

بالحق للحق في عدل و انصاف

اعزه الله في اصحاب اعراف

عزيز جنت عدن مجد الاشراف

١٣٣١ هجرى فمرى



قصيدة

درماده تلایخ فوت مرحوم حاج علی آقا ذوالریاستین مرشد سلسله محترمه نعمت‌اللهی



و یعبده کل الخلاق سجداً

مظاهر ما فی العالمین و اوجد

سعيداً ، شقیماً ، مشرکاً و موحداً

حبيب اله العالمین محمد (ص)

اتم مجال الله من کل ما بدا

وما دامت الاوضاع تبدوا مجدداً

بموت الذی قد کان للخلق مرشداً

و احرق قلب الخلق حزناً مکمداً

و فاضت دماء القلب حتی تجمداً

یسبح ما فی الکوّن لله حامداً

فسبحان من احیی بنور جماله

وما یظهر قد افنی جمیع عباد

قد اختار فی الایمان من بین خلقه

و اصحابه الها دین خزان علمه

علیهم سلام الله ما دارت السما

و بعد فوالهفی علی ما اصابنا

و ابکی عیون الناس حتی تیضت

و غاضت دماغ العین من کثرة البکا

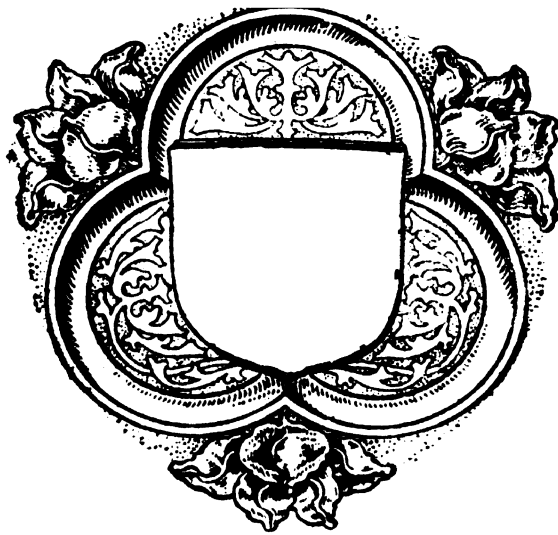


وَحَازَ نَعِيمَ الْقَرَبِ بِالْحَقِّ سَرْمَدًا

لَقَدْ فَازَ بَعْدَ الْمَوْتِ فِي جَنَّةِ اللَّقَا

بِظِلِّ لِقَاءِ اللَّهِ صَارَ مُخْلَدًا

وَبَيْنَ يَدَيْهِ قَدْ سَعَى نَوْرَ عِلْمِهِ



در مدح مرحوم حاج سید مهدی کازرونی

خال خود سروده است

فَهُوَ الْمَفِیضُ عَلَى الذَّرَاتِ أَجْمَعِهَا مِنْ نُورِ شَمْسِ جَمَالِ اللَّهِ مَبْدَعِهَا

إِلَيْهِ أَيْضاً يَوْمَ الْحَشْرِ مَرْجِعُهَا فِي تَحْتِ رَأْيَتِهِ أَعْلَى مَجَامِعِهَا

إِذْ كَانَ ذَٰلِیْهِ يَوْمَ الْأَعْمَالِ مِيزَانًا

يَا غَايَةَ الْخَلْقِ يَا بَدْءَ الْإِجَادِ اغْتِ احْبَابَكَ طَرَأَ يَوْمَ مِيعَادِ

إِذَا عَادَ أَرْوَاحُهُمْ كَلَالًا جَسَادِ لَا سِوَمَا خَالِي التَّالِيِ إِلَّا جَدَادِ

خُلُقًا وَخَلْقًا وَآكِرًا مَأْوَ أَحْسَانًا

سَلِيلِ خَيْرِ الْبِرِّ يَا سَيِّدَ الْعَرَبِ الْفَاطِمِي الطَّبَائِمِي عَالِي النِّسَبِ

أَصْلِ السَّمَاحَةِ وَالْأَخْلَاقِ وَالْأَدَبِ مَنْ قَامَ مِنِّي بِأَحْسَانٍ مَقَامِ أَبِي

فَجَازَ . رَبِّ بِالْأَحْسَانِ أَحْسَانًا

(دور ساله)

فقید سعید مرحوم آیت الله آقا سید علی مجتهد کازرونی علاقه مفراطی بمشروطیت واقعی داشته است و چنانکه در ضمن شرح حال او اشاره رفت هنگام صدور دستخط مشروطیت دور ساله (یکی بفارسی و دیگری بعربی) در فوائد آن و اجرای عدالت مرقوم داشته اند که درهما نموقع بچاپ رسیده است چون دور ساله مزبور متضمن مطالب عالیہ حکمتی و از شاهکارهای نثری و ادبی است عین آن دورا اینجا درج میکنیم تا خوانندگان گرامی بیشتر استفاده نمایند.



خطبه فارسی

مشمول بر ثناء الهی و نعت حضرت رسالت پناهی صلی الله علیه و آله و وصف ائمه دین صلوات الله و سلامه علیهم اجمعین و بیان فوائد « عدل و اتحاد » و مفسد ظلم و فساد و بعث عقلاء و متدینین بر بسط بساط اخوت و صفا و مودت و وفا و قطع اصل ظلم و عنادات نفعنا الله بها و سایر اخواننا المؤمنین از منشآت عبد ذلیل اقل سادات و طلبه علی ابن عباس المجتهد الکازرونی - از تحریرات اقل السادات و الطلاب محمد بن عبد الکَریم الجهرمی که بر حسب امر مبارک بندگان حضرت مستطاب حاوی الفروع و الاصول جامع المعقول و المنقول آقای آقا سید علی مجتهد مد ظله تحریر نموده ؛ فی هفتم شهر ذی الحجة الحرام من شهر مطابق ۱۳۲۴ هجری نبوی (ص)

بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ

خداوندی را جل شأنه و تقدست اسمائه • حمد ییحد و ثناء ییعدد سزااست که در نشأه نخستین فیضش لباس استعداد و قابلیت برقامات قوالب ممکنات آراست و از ثانی مراتب جود و فضلش بخلعت و الای هستی ارواح مراتب تعینات را پیراست. علیمی که در مراتب افتاب علم ازلیش کافه ذرات مهیات و ذرات هویات روشن و اشکار و حکیمی که از آیات تدبیرات سلطان حکمت ربوبیتش نظام ممالك آفاق و انفس روحانیات و جسمانیات متقن و برقرار. سمیعی که بیواسطه آلت قوه صماخیه اصوات روحانیه و جسمانیة ناطقین و ناطقات را شنونده و بصیری که بیرابطه و ربطات و طبقات عینیه مرئیات نفسانیه و عقلانیه را بیننده. هیچ دیده کثیفه آن نور پاکرا از غایت لطافت و نهایت اشراق نیبند اگر چه نور او قاهر بر همه ابصار است لا یدر که الا بهار و هو یدرک الا بصار و هو اللطیف الخیر و هیچ مدر که لطیفه آن آفتاب تابناکرا از شدت نورانیت و فطرط استشراف ادراک نکند. هر چند بحر علمش محیط بهمه مدارک و افکار است اذ لا یعزب عن عالمه مثقال ذرة فی الارض و لا فی السماء و هو البصیر قادری که سلطان قدرت عادلش متشکلات جواهر نفیسه و اعراض شریفه سنیعه عوالم و صنیعه و رفیعه در رشته نظام ارتباط و اتحاد کشیده و عادلی که برهان معدلتش درجات و درکات نیران برای ارباب سعادت و ایمان و اصحاب شقاوت و طغیان آفریده **لله الحمد و الی نعماته و الثناء و الی الامه و پیغمبری را نعت بی پایان و مدح فراوانی رواست که خلعت زیبای خلافت مطلقه کلیه تامه را قامت رعناى او مستحق و رحمت بی منتهای نبوت حقه الهیه عامه را صورت اعلاى او لایق. هادی جمیع موجودات به انحاء هدایات تکوینیه و تشریفیه و قاضی بر کافه ممکنات بانواع اوامر و نواهی صوریه و معنویه نیز بینة ای از انوار مشکوة**

نبوت عامه اوست مقتبس و هر ولی درانهار متخذه از ابحار ولایت تامه اوست مرتس
معراجش از غایت ارتقاء در مدارج کمال اوج سماء الهیت و منها جش از شدت اعتلاء در
مناهج استکمال ملت بیضاء ربویت •

میزان عدل شرع مبینش معیار امتحان افعال و اقوال و برهان دین مبینش مقیاس رجحان
اعمال و احوال - هر حکم معدلت شعاری از معدن شریعت غرای اولامع هر حکمت
مصلحت دناری از منبع ملت بیضای او تابع - **فهر خاتم الانبیاء و خاتم المرسلین**
و احکام شرعیه ناسخه للشرايع السابقة باقیه الی یوم الدین صلی الله علیه و آله اجمعین
و اولیائهم و تمجید بی نهایت و تعظیم بیحد و غایت سزاوار آنست که مظاهر رحمت
الهیست و مجالی قدرت ربویتند و مصادر علم و حکمت و معادن جواهر عبودیتند - مصابیح
انوار علم و عرفان و ینایع اسرار خداوند سبحان - ائمه معصومین و هداة مهتدین صلوات الله
و سلامه علیهم اجمعین و لعنت الله علی اعدائهم الی یوم الدین .

و بعد بر ارباب دانش و اصحاب ینش واضح و هویدا است که بناء مبانی عوالم الهیه
و نشئات غیبیه و شهادیه بر عدل و ارتباط و اتحاد و اختلاط است زیرا که اگر رابطه رشته
عدل و ارتباط نبودی متفرقات نشئات مختلفه را اثتلاط موجب انتظام پیدا نشدی و
چنانچه واسطه سلسله معدلت و اختلاط مربوط نگشتی متشتتات ممالک غیر مؤلفه
در سلك نظم منتظم نمیشدی ارواح قدسیه بتعدیلات الهیه با اجساد مرتبطات و نفوس مجرد
انسیه باعتدالات ربویه با ابدان مختلطات از ازدواج آباء علویه و امهات سفلیه بکسر
و انکسار در کیفیات فعلیه و انفعالیه موالید ثلثه پیدا و ازدواج ذکران و اناث انواع و
اصناف نباتیه و حیوانیه و انسانیه به ترتیبات نفیسه و طبیعیه مواجید کلیه و جزئیه
هویدا - نفوس انسانیه را اگر تعدیل در متوسطات اخلاق کامله باعث بر افعال
مرضیه نمیبود بمقام تشریف و تقدیر **گر عذابنی آدم** قدم نمیکذاشت و در مملکت تعریف
خاق الانسان **علامه ایمانی** علم نمی افراشت بلکه اعتدال در قوه عقلیه نظریه بحسب
مدرکه فطریه و کسبیه برفع افراط جربزه شیطانیه است و دفع تفریط بلاهت حیوانیه



موجب امتیاز انسان از سایر انواع حیوانیه گشته و قلم اعلاى حکمت عدلیه ربوبیه
 بمقتضای ترتیب نظام احسن الهی نقوش و خطوط مرتبطه صوریه و معنویه را در الواح
 قابلیه مواد مستعدّه نوشته و از توضیحات عند اولی الالباب است که بعث انبیاء و مرسلین
 از جانب رب العالمین بر جن و انس اجمعین بنشر شرایع دین مبین و ترویج احکام شرع
 مبین از برای مقاصد عدل و داد در حفظ نظام امور معاش و معاد است و نصب اولیاء
 کاملین و خلفاء را شدین بجهت رفع قواعد و همیه ظلمیه شیطانیه و وضع قوانین
 عقلیه عدلیه رحمانیه و جهات اتحاد است چنانچه ملا حظّه جعل آداب احکام
 متعلقه بعبادات قریبه و سیاسات مرتبطه بمعاملات توصلیه بر مراعات تعدیلات نفسانیّه
 اخرویه و اعتدالات جسمانیّه اقوی برهانی است و مشاهده ابتناء وضع اسباب حلال
 و حرام در ابواب عقود و ایقاعات متنسقه اجلی بنیانی است. اگر بنظر بصیرت و اعتبار
 و دیده خبرت و استبصار در منظور انسانی و مجلای روحانی و جسمانی نظری کنی خواهی
 یافت که مقام صحت قوای جسمانیّه و اعضاء ابدانیّه بتعدیلات در امزجه و اخلاط معتدله
 منوط و استقامت مدارك روحانیّه به تصحیحات اخلاق فاضله مربوط. چه اگر امزجه
 طبیعیه از جاده اعتدال منحرف گردد انواع امراض مهلكه موجب هلاك بدن گشتی
 و چنانچه در مدارك کلیه یا جزئیّه اختلالی یا رفع اعتدالی شود انحاء او همام و
 خیالات باعث فساد عقاید شدی بالجمله بر اوائل عقول صافیّه واضح و روشن است که
 از بسط بساط عدل و اعتدال ممالك آفاقیه و نفسانیّه معمور و آباد و از نشر فراش ظلم
 و جور و اختلال معمورات بلاد خراب و بافساد و شکی نیست که ادراك موازین عدلیه و
 قوانین اعتدال بوسیله علوم عقلانیّه صورت نیندد و رفع ظلم و اختلال بدون متابعت
 آراء عقلانیّه حاصل نگردد زیرا که نفوس شیطانیه مطیع قوای شهویه و غضبیّه بواسطه
 انحراف از طریق مستقیم عدل و داد. ظلم و فساد را حسن دانند و بعلت اختلال در
 سیل جهل و عناد تعدی و افساد مستحسن شمارند پس ناچار باید عقول عقلاء کاملین از
 انبیاء مرسلین و اولیاء کاملین تأسیس قواعد متقنه شرع مبین بنشر احکام مبنیه بر



قوانین عدل و انصاف نمایند و سایر نفوس جاهلین را بمتابعت و التزام الزام فرمایند زیرا که صلاح نظام امور معاش و انتظام مقاصد مصالح معاد بدون متابعت شرع انور باجراء اوامر و نواهی در ابواب عبادات و معاملات و حدود و سیاسات انجام نگیرد و هر کس را اهلیت استفاده احکام الهیه از ادله شرعیه نیست بلکه باید عامه نفوس طالبین طریق هدایت و سالکین سیل سلامت از علماء دین و خلفاء عامه شریعت خاتم النبیین (ص) کسب کلیه احکام متعلقه بدنیا و دین از حلال و حرام نموده سپس در مقام عمل و اعمال در مرحله استکمال بر آمده تا سعادت دارین و عمارت نشأتین را حاصل کرده و بر همه ارباب معرفت و انصاف مخفی و پوشیده نیست که بدون قطع اصول ظلم و فساد و رفع قواعد جور و استبداد اجراء مقاصد صحیحه عدل و داد و انفاذ مجاری مستقیمه ارتباط و اتحاد انجام پذیر نیست چه جمیع خرابیهای عالم و مفساد احوال معاد و معاش بنی آدم از ظلم ظالمین و تعدیات مفسدین است چنانچه عقلاء این دوره از علماء عالمین و مؤمنین مدبرین و ارباب هوش و فطانت و اصحاب فراست و کیاست بالهامات الهیه و ارشادات غیبیه بعد از ملاحظه خرابیهای بسیار در احوال اوضاع ملت و دولت از کثرت فنون ظلم و خلاف عدل و مروت دامن همت عالیه را بکمر زده و مجدانه در مقام اصلاح امور عامه و خاصه دینیه و دنیویه اخوان دینی و اسلامی و ایمانی بر آمده بمقتضای عقول صافیه و تدابیر و افیه کافیه در ترویج احکام عبادیه و سیاسیه مهجوره بواسطه ظلم ظالمین کمال سعی و اجتهاد فرموده و بذل جهد در نشر احکام عدلیه اسلامیه در مملکت ایران نموده و از غایت الطاف الهیه اینکه در این اوان که نفوس علماء و عقلاء ایران در این مقصد اعلی و منهج اسنی ساعی بودند از سلطان اسلام مظفر ملک علام تعالی شانه خلد الله ملکه با کمال سعی و همراهی از غایت کیاست و فراست لایقه بمرتبه شاهنشاهی امر بلیغ و توقیع اکید منیع با قامه این مجلس شریف و محفل منیف که مسمای بمجلس شورای ملی است شرف صدور یافته بلکه مهر درخشنده آسمان معدلتش در اول مشرق افتتاح این مقام صلاح نور حضور یافته بارای سلطنت آرایش که سلطان



آراء است در تنظیم مقاصد عدایه این مجلس اعتدال رأی داده و بر اریکه معدلت پیرایش بتکریم مشاهدا نصافیه عامه و خاصه اهالی ایران قدم استقلال نهاده و مکنونات ضمیر منیر خود را در بیان منافع و فوائد این مجلس اتحادی اسلامی اظهار داشته و معلومات خاطر خطیر معدلت تخمیر را در تبیان محاسن و محامد این محفل اعتدالی خاصی و عامی در صحایف ازمان نگاشته ادام الله تعالی ایام سلطنته و احکام معدلته .

پس ای صاحبان افکار و ای دانشمندان هوشیار قدم سعی در اصلاح امور دین و دنیای خود و در مقام خیرخواهی استوار دارید و پای جد و اجتهاد در اصلاح معاد و معاش خویش درجاده معدلت و تساوی پایدار فرمائید - مردانه در رفع ظلم و فساد و قطع ریشه افساد و استبداد بکوشید تا از کئوس عدل و اتحاد شربت راحت و داد بنوشید ؛ بساط عدل را بگسترید و فراش ظلم را برچینید تا خیرات دنیویه و اخرویه علی الدوام به بینید - ملا حظہ کنید که اگر در خانه های از خانه های شما که مجمع نفوس قلیله است رشته عدل و داد گسیخته شود نائره فتنه و فساد در اهل آن خانه انگیزته شود و خاک منزلت و خواری بر سر همه بیخته شود تا چه جای اینکه مملکتی از ممالك یا اقایمی از اقالیم خالی از عدل و صلاح گردد ناچار محل فساد و تنازع و تشاح شود - از خواب غفلت بیدار شوید و در امور دین و دنیای خود هوشیار گردید - از ظلم ظالمین داخله و خارجه ایران نجات یابید و در معرض فساد حال و مآل و هلاک جان و مال نیفتید و سعی در نصب میزان عدل و مساوات و رفع قانون ظلم و معادات نمائید تا گوی خیرات کثیره از میدان اقدامات در مرحله سعادات بر بایید . و ابواب فتوحات عاجله دنیویه و آجله اخرویه بر روی یکدیگر بگشایید با قدم راسخ در این مقدم شامخ قدم گذارید و با مساعد متعاضد ریشه ظالم و معاند را از بین بر آرید تا بحول الله و قدرته و رحمة تعالی شأنه و قهر سلطانه هر چه خواهید از

خیرات به یینید و ثمرات شجرات حسن و احسان را بچینید و با هم هم دست بلکه یک دست
 باشید و تخم محبت و اخوت و مهربانی و صفا و وفا و معدلت بایکدیگر در اراضی قلوب صافیه
 بپاشید تا جان و دل را از شر دشمنان و معاندین محفوظ و از دنیا و دین از جمیع خیرات
 محفوظ باشید و فقنا الله تعالی و ایاکم لمصالح امور المؤمنین بحق محمد (ص) و آله
 الطاهرین صلی الله علیه و آله اجمعین - تمام شد.



خطبه عربى

بسم الله تعالى شانه العزيز

هذه خطبة جليلة و لا يحة جميلة

مشملة على ثناء الله تعالى فى صفاته

واسمائيه ومدح محمد صلوات الله وسلامه عليه

خاتم انبيائه و اهل بيته المعصومين صلوات الله و

سلامه عليهم اجمعين و على بيان فوائد العدل و الاحسان

من منشآت العبد الذليل اقل السادات والطلبة

ولى بن عباس المجتهد الكاظم فى

طاب ثراه قد انشأ

فى سنة اربع وعشرين وثلثمائة بعد الالف

بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ

الحمد لله الذى جعل العقول مرآى لمشاهدة الصفات والاسماء و مجالى لمعاينة آيات العظيمة والكبرياء الذى دبر بمقتضى علمه الربانى سلسلة النظام الكياني و قدر بتقديره السبحانى مراتب العالم الروحاني والجسماني • ابدع بعلمه الازلي حقايق العقول و ارواح و انشأ بفيضه لقيومي رقايق النفوس والاشباح واختار من جميع الممكنات فى العلم والعرفان كامل الانسان فجعله خليفة فى جميع العوالم حيث علمه الاسماء والهمم البيان اذ كان جامعاً للصفات الالهية والكونية ومجمعاً للشئونات الامرية الحقيه والخلقية فحصل التفاضل فى الرجال بتفاوتهم فى درجات العلوم والمعارف والتكامل بين الابدال بتفاضلهم فى ادراكات العقول والبطائف وكفى دليلاً على هذا لبيان مضافا الى البرهان و شواهد الوجدان المركوز فى الازهان ايات القرآن وبينات الفرقان : **هل يعقوى الذين يعلمون والذين لا يعلمون وتلك الامثال نضربها للناس وما يعقلها الا العالمون** فالانسان وان شارك ساير افراد الحيوان فى الخلق من الماء والطين ولكن الله تعالى انشاء خلقاً اخر فتبارك الله احسن الخالقين • فامتياز الانسان من ساير الاكوان بكمال العقل والبيان وكمال العقل والبيان باستكمال العلم والايمان وليس العلم الكامل بكثرة التعاليم والتعلم بالجدال والمراءى بل **فوريقذه الله فى قلب من يشاء** والعقل الانسانى والعلم توأمان ومن ندى امهات الحقايق النورية يرتضعان وبميزانها اعتدل شرايع الدين بالنقل والفرض اذ بالعدل قامت السموات والارض فسبحان من عدل حكيم وشاهد عليم جعل العقل والعلم بداية كل الخيرات جميعها ونهاية جل الشئونات وضيعها ورفيعها جل وعز وعلاو تبارك وتعظم وتعالى والصلوة والسلام على العقل الاول والعلم الثانى وغاية اوج الكمال فى المعراج الانسانى المتعلم فى مدرس فاوحى الى عبده ما اوحى والمتكرم فى

مجلس فكان قاب قوسين او ادنى الصاعد ببدنه الجسماني الى الروحانيات و بعقله الروحاني الى نهاية معارج الممكنات ومن ارض الكثرات السفلية الى ملكوت السماء **فسبحان الذي اسرى بعبده لئلا من المسجد الحرام الى المسجد الاقصى** واضع موازين القسط لارتفاع ثقل محاسن الاخلاق ومصالح الاعمال ورافع قوانين العدل لانتصاب قوائم احكام الافعال و الاحوال المهندس لمقادير اشكال اوضاع السياسات العقلية و للتفرس لتدابير احوال انواع القياسات الشرعية الذي هو لاجناس جواهر حقايق الخيرات كالفضل التام ولاصناف ارباب الانواع صوته التمام باسط مهاد العدل والانصاف بنشر شريعة الغراء وقابض مواد الظلم والاعتساف ببسط ملته البيضاء لمؤيد المنصور بنصر الله سيدنا و نبينا ابي القاسم محمد بن عبد الله صلى الله عليه وآله وعلى اهل بيته المكملين لنفوس الناقصين باعمال القلوب والافعال التامة والمستكملين لعقول الصاعدين بالتكليف الخاصة والعامة المصححين لمرضى النفوس بادوية الرياضات الروحانية و المقوين لضعفاء العقول باغذية المجاهدات النفسانية الذين هم لا اعتبار مقادير فضائل الاعمال والاخلاق تامة الموازين وامتحان نواقص الافعال وتامها كاملة القوانين استقامت بنور عقلهم سموات الارواح وقامت بظهور عدلهم اراضي الاشباح الهادي للنفوس الانسانية بانوار هدايتهم والمرشدين للعقول الروحانية باسرار ولايتهم القسائدين لنفوس السالكين الى غاية مراتب الكمال والسائقين لقلوب الناسكين الى نهايه معارج الاستكمال سادات الاولياء الكاملين وقادات الاصفياء الواصلين ائمتنا المعصومين وشفعائنا يوم الدين صلوات الله عليهم اجمعين واللجنة الدائمة على من عاندهم في شئوناتهم الالهيه وجاهدتهم في مقاماتهم الربوبيه وبعد فقد قال الله تعالى **ان الله يا مر بالعدل والاحسان و ابتاه ذى القربى وبنى هن المنكر و البغى يعظكم لعلكم تذكرون** ولاريب ان العدل الالهى منشأ لتشديد قواعد نظام العالم و مبدء لتأييد قوانين انتظام بنى آدم كما ان الظلم الشيطاني باعث على انهدام ابنية معمورة البلاد و مورث لانفصام عرى الدين والدنيا لا ختلان نظام المعاش والمعاد بل وما بعث الله تعالى



الانبياء والرسل بالشرائع والاديان الالبسط مهاده العدل والامان وقطع اصول الظلم
 والكفر والطغيان اذ **بالعدل** ارتبطت النفوس والارواح واختلطت الاجساد والاشباح
 وحصل الازدواج بين الالباء العلوية والامهات السفلية وكمال الامتزاج بين الكيفيات
 الانفعالية والافعال فحصلت بتعديلاتها الالهية المواليده الثلاث من المعادن والنبات
 والحيوان وبتكميلاتها الربوبية الكمال من افراد الانسان حيث استكملت بالتعديل
 في اصول الاخلاق النفسانية وتكملت بتحصيل علوم المعارف الربانية **بالعدل** قامت
 قواعد الدين واستقامت قوائم الشرع المبين **بالعدل** ارتفعت اعلام الشرائع الالهية و
 انتصبت احكام النواميس النبوية **بالعدل** ظهرت انوار آيات الله في النفوس والافاق و
 تواترت آثار صفات الله في المواد القابلة بالاستحقاق **بالعدل** انتظمت سلاسل نظام العبادات
 والمعاملات وتنظمت دلائل مسائل الحدود والسياسات **بالعدل** فضل العلماء على الجهال
 وفخر العقلاء على الارذال **بالعدل** ترفعت درجات اهل اليقين وتكرمت عند الله مقامات
 المتقين **بالعدل** ارتفع التنافي والتضاد عن المنافيات والاضداد واجتمع الصوافي و
 المواد بالتباطات جهات الاتحاد **بالعدل** صفت نفوس ارباب الوفاء واصطفيت قلوب اخوان
 الصفا **بالعدل** تفاضلت درجات الجنان وتسافلت دركات النيران **بالعدل** اشتاقت النفوس
 الى حقايق العلوم والمعارف وفاقت العقول على الاوهام بادراك دقايق اللطائف **بالعدل**
 انفتحت ابواب الخيرات والبركات وافتتحت اصواب الفيوضات بالحركات **بالعدل** احقاق
 الحق وابطال الباطل واعزاز العاقل واذلال الجاهل **بالعدل** شرف الاسلام والمسلمين
 على الكفر والكافرين وفخر الايمان والمؤمنين على الانكار والمنكرين **بالعدل** اندرست
 رسوم الكفر والطغيان وانطمست اثار الفسق والعصيان **بالعدل** تمت الحجج والبراهين
 وانهمت قياسات الشياطين **بالعدل** انتقادت الملوك لسلطان الاسلام واطاعت السلاطين
 للعلماء الاعلام **بالعدل** شاعت احكام الشريعة الفراء وذاعت اعلام الملة البيضاء **بالعدل**
 اجتمعت فروع الشجرة الطيبة التوحيدية الاسلامية المحمدية التي اصلها ثابت وفرعها
 في السماء وانعمت اصول الشجرة الشريكة الحادية الابليسية التي اجتثت من فوق الارض مالها



من قرار وبقاء **بالعدل** ظهرت خسارة الاخسرين اعمالا فما نفعت خسارتهم و خسرت
تجارة الذين اشتروا الحياة الدنيا بالآخرة فما ربحت تجارتهم **بالعدل قد افلح المؤمنون**
الذين هم في صلاتهم خاشعون اولئك على هدى من ربهم واولئك هم المفلحون والفتح
بالنار المناققون الذين يستهزؤن على العقلاء المؤمنين و يقولون انؤمن بقانون العدل
والانصاف كما آمن السفهاء الا انهم هم السفهاء ولكن لا يشعرون فطوبى لى من جاهد
بنفسه فى طريق العدل والانصاف وتباً على فاسق جاهد بشخصه فى سبيل الظلم والجور
والاعتساف انظروا يا معاشر العلماء العاملين والعقلاء المتدينين والاخوان المؤمنين بنظر
البصيرة والاعتبار والخبرة والاستبصار فى ترويج احكام الدين وتعريج اعلام الشرع المبين
بالسعى فى اقامة قوانين العدل والاعتدال واستقامة موازين الفضل والكمال برفع مبانى
الظلم والفساد ودفع مهاوى الجور والافساد ثم انظروا الى كمال عناية الله جل سلطانه
وقهر برهانه بسلطانكم العادل خلد الله ملكه كيف يسمى نور عقله بين يديه وعن يمينه
وجانيه بالامر بترتيب المجلس الشورى الملى الاسلامى وتنظيم مجمع الصلاح الخاصى
والعامى حيث تفتن بفراسته الكاملة ظلم الامرآء والوزراء والاجزاء على عموم الرعايا
الذينهم له بمنزلة الاولاد والابناء فان السلطان الذى هو ظل الله تعالى شأنه للرعايا بمنزلة
الاب الرحيم وهم له بمنزلة الولد الحميم ومن الطاف الله الخفيه على عباده ان جعل
فى جبلتهم المحبة والوداد والتودد والاتحاد كل بالنسبة الى الآخر سيما النفوس المتفقة
المسالك المتحدة المناسك ولا سيما السلطان والرعية فان الحكمة الالهية اقتضت فى
النظامات الصورية والمعنوية اشدية الارتباط بالا لطاف الخفية والجليله وهذا المعنى مع
وضوحها لاولى الالباب بالبراهين العقلية والشواهد النقلية ظاهر بالنظر فى احوال
السلطين والرعايا والخواقين فى البرايا ويكفى تبياننا لذلك ملاحظة احوال الانبياء و
المرسلين والاولياء الكاملين سلام الله عليهم اجمعين الذين هم سلاطين العالم فى الافاق
ورؤسا بنى آدم بالاستحقاق كيف حالهم فى مراتب توجهاتهم وعطوفاتهم وعناياتهم و
ترحماتهم مع كافة الخلق وعامة المخلوقين سيما سلطان سلاطين العالمين امير المؤمنين



وسلطان الموحدين **علي بن ابي طالب** ارواحنا وارواح العالمين لذاته وصفاته وافعاله واقواله الفداء حيث انه روى له الفداء كان في ايام خلافته واعوام سلطنته وامارته للارامل كالزوج الشفيق وللأيتام كالاب الرحيم بل كان روى له الفداء عطوفاً على الأعداء لاسيما الاحباء ورؤفاً على البعداء فضلاً عن الأولياء وعلى الكل الاقتداء به سيما الخواص من العلماء الاعلام والسلاطين الكرام في الأفعال والاقوال بل في الأوصاف والأحوال لانه ميزان الأعمال ومقلب الأحوال وسيف ذى الجلال فاعتنموا عباد الله الفرصة في تنظيم أمور معاشكم لاصلاح سبيل معادكم بالجد والاجتهاد في سبيل العدل والاحسان والاقتصاد والتجنب عن طريق الظلم والجور والفساد واجعلوا نفوسكم نفساً واحدة في تحصيل الخير ورفع الشر وايدكم يداً فاردة في جلب النفع ودفع الضرر فان يد الله مع الجماعة وانما المؤمنون اخوة والخيرات كلها في الاجتماع والاتفاق والشروط كلها في الافتراق والنفاق اما المؤمنون فلهم قلوب صافية وافية صحيحة مستقيمة مجتمعة لا ترى فيها عوجاً ولا امناً واما المنافقون فلهم نفوس كدرة قاسية مرضية معوجة متفرقة تحسبهم جميعاً وقلوبهم شتى فالبدار البدار في اجتماع آرائكم على تحصيل العدل والمساواة وتكميل الفضل والمواساة ودفع الظلم والفساد والنفاق والاستبداد والعجل العجل في اختيار علمائكم الصالحين وعقلائكم المتدينين الذين هم اهل البصيرة في صلاحكم وفسادكم وارباب الخبرة في معاشكم ومعادكم فاجعلوهم مختارين وانفسكم تابعين مطيعين كسى يفتح من اجتماعكم على الحق ابواب الخيرات والبركات والعزات وينقمع اصول الشرور والافات والمذلات في الدين والدنيا وفقنا الله تعالى واياكم في الاجتماع المصالح ودفع المفاسد في الدنيا والدين بحق محمد وآله الطاهرين صلوات الله عليهم اجمعين وقد خطر بالبال في عام تاريخ هذا المجلس الشورى الملى هذا الكلام المقتبس من الخطاب الالهى وامرهم شورى بينهم بامر الله بالعدل

نمقه الجاني محمد بن عبد الكريم الحسيني الجهرمي

في الرابع عشر من شهر ذي قعدة الحرام سنة ١٣٢٤



نمونه خط

بروین لیس
اعمال ادب

و یف بحال شهره شد در افاق
این نویسنده شهره بسمن اخلاق
او که بحال شد غریز نصر
این هم بحال شد غریز افاق
تا غریز منیر
لقدیم شد

حکیم دانشمند

آقا سید علی مجتهد کازرونی

رحمة الله علیه این رباعی را در وصف مرحوم حجة الاسلام

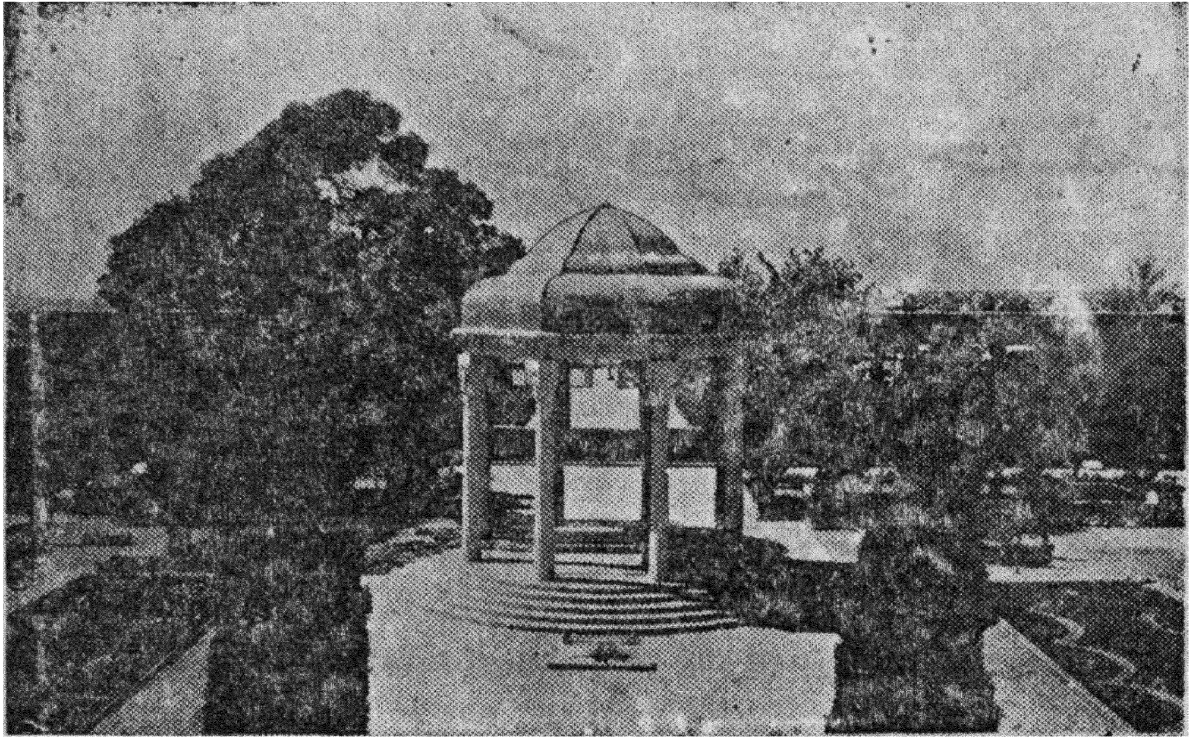
آقای حاج شیخ یوسف حدائق

که در میانشان طریقه الفت و محبت کامل برقرار بوده

سروده و با خط خود نوشته برای ایشان فرستاده

در اینجا عیناً گراور و طبع گردید

آرامگاه حافظ در شیراز



مدفن

آقا سید علی مجتهد گازرونی

علیه الرحمه

در ایوان شمالی حافظیه قرار دارد



مژده

بعلاقه‌ندان عرفان و حقیقت



کتاب مجموعه مبارکه انهار جاریه از آثار گرانبهای
قطب العرفاء الکاملین و زبدة الاولیاء الواصلین
جناب آقای میرزا احمد عبدالحی مرتضوی تبریزی (وحید الاولیاء)

قدس سره

میباشد و بخط شیوای خود آن بزرگوار نگارش یافته
با کاغذ اعلا و جلد طلا کوب تهیه گردیده

مقداری از آن باقیست طالبین

مراجعه فرمایند

کتابخانه احمدی - شیراز



چاپخانه مهرگان - شیراز

